

## فهرست مطالب موجود در ۴۰ شماره سه کاف

پیشنهاد می‌کنیم به دقت و با حوصله نگاهی به فهرست مطالب موجود در تمام شماره‌های سه کاف که در زیر یکجا برایتان تهیه کرده‌ایم، بیندازید. تا بخواهید می‌توانید در این مجموعه مطالب آموزشی و علمی و راه و روش صحیح سکس را بیابید فقط به شرطی که آن را با دقت و بدون عجله در قضاوت و پیش‌داوری مطالعه کنید.

به شما دوستان قول می‌دهیم که با مطالعه کامل این مجموعه، خواهید توانست جواب هر سئوالی یا ابهامی یا مشکلی که به نحوی به مسائل جنسی مربوط می‌شود، را خواهید یافت و اگر هم جواب خود را پیدا نکردید، حتماً راه و چاه یافتن جواب را خواهید یافت. تلاش ما این بوده که شما با مطالعه کامل این مجموعه سکاف به آگاهی نسبتاً خوبی در باره انواع بیماری‌های مقاربتی و آشنایی با بهداشت جنسی، آشنایی با نقش و کارکرد سکس و جنسیت در زن و مرد، مسئله بلوغ نوجوانان و سئوال‌های ذهنی آنان، مطالبی برای والدین، آشنایی با سکس و جنسیت طرف مقابل، چگونگی ایجاد یک رابطه خوب و بر اساس تفاهم با شریک جنسی‌تان، چگونگی دوست‌یابی، جواب انواع سئوال‌های مربوط به سکس، دمکراسی و عدالت جنسی و..... دست یابید. در نامه‌های خوانندگان، بحث‌های مسائل جنسی و نامه به سکاف هم بحثها و جوابهای جالبی مطرح شده‌اند که به باز شدن گره‌های ذهنی بسیاری کمک می‌کنند. این مجموعه برای شماست و در جهت کمک به آگاهی جنسی در ایران تهیه شده است. پس از آن استفاده کنید و به دیگران هم معرفی نمائید، یا پرینت کرده به کسانی که اینترنت ندارند برسانید و در جهت دامن زدن به مباحث آزادی جنسی در ایران سهیم شوید. لطفاً توجه داشته باشید که سئوال و جوابهای جنسی از شماره ۱۲ شروع می‌شود.

این فهرست بدون عکس روی جلد هر شماره تهیه شده و هدف صرفاً آسان کردن مسئله برای خوانندگان است که سریعتر به موضوع مورد علاقه خود در شماره مربوطه دسترسی پیدا کنند. اگر مشکل ورود به سایت دارید، می‌توانید پی‌دی‌اف هر شماره که بخواهید را از ما درخواست کنید تا با ایمیل برایتان ارسال کنیم. در حفظ و نگهداری این فهرست بکوشید چون احتمالاً در آینده هم به آن نیاز خواهید داشت.

اگر سئوالاتی درباره سکاف دارید به مطلب "سخنی با خوانندگان" در شماره‌های ۱۱، ۱۸ و ۲۲ مراجعه کنید. درباره خواندن فونت فارسی باید فونت پارس نگار داشته باشید اما اگر باز هم حروف بعضی نوشته‌ها، بخصوص در شماره‌های اول نامفهوم یا به هم ریخته به نظر می‌آیند، برای حل مشکل اینکار را انجام دهید: در بالای همان صفحه روی رفته و را انتخاب و از آنجا را بزنید، اگر باز هم درست نشد، همین روش را تکرار کنید اما اینبار به جای لطفاً را بزنید.

شماره اول

۲۱ خرداد ۱۳۸۱

کیر مسلمونی

همسر آهو خانم

اسکار وایلد

کیر مکیدن  
اسلام و همجنس خواهی  
نامه هنری میلر به تانیا  
مرد ایرانی

شماره دوم  
۳۰ خرداد

انتظار  
فانتزی جلق زدن  
بحران جوانان ( از سایت گویا )  
هزلیات  
میخ کفر در سرزمین اسلام  
شعر درون / برونمرزی  
غریبه  
روشی برای اندازه گیری کیر

شماره سوم  
۴ تیر ۱۳۸۱

شب و لذت  
الهه ونوس  
بازتولید مفاهیم کهنه  
می خواهم حشری ات کنم  
پیتر چایکوفسکی  
کیر پرستی

شماره چهارم  
۱۱ تیر ۱۳۸۱

خاله برتا و مسیوب  
انتشار کتاب "ادبیات و اروتیسم" توسط مانی  
دختر دانشجو در شیراز  
درباره اروتیسم و پورنوگرافی  
هزلیات این شماره  
نامه های رسیده

شماره پنجم  
۱۹ تیر ۱۳۸۱

فانتزی جنسی  
دل و کس باختن

پیرمرد و احساسش  
سمینار "مسائل جنسی و مذهب در ایران"  
شاعر چشم‌چران  
ادعای همجنس‌خواهان مذهبی  
من و زخم زهرا

شماره ششم  
۲۵ تیر ۱۳۸۱

هنر کیر مکیدن  
دلیلی دیگر بر استقلال جنسیت زنان / چشم حسود کور  
اولین تجربه کس کردن  
استمداد مراد از آرزو  
پیشنهاد به تظاهرکنندگان و فوتبال دوستان ایرانی  
هزلیات این شماره  
رقص محمد خردادیان و کینه آخوندی

شماره هفتم  
۸ مرداد ۱۳۸۱

هنر کس لیبی  
خواننده نمک‌شناس  
کنفرانس "اسلام و همجنس‌خواهی" در لندن  
حسین آقا و زری  
حراجگر تن  
جوونای فاسد! و دلق مرقع ملا علی و شرکا

شماره هشتم  
۲ مرداد ۱۳۸۱

بانک اسپرم در کنار خانه‌های عفت  
سیمین و تورج میرزا  
گائیدن سید حسن - آقازاده آخوند محله  
غیرت و ناموس و مضرات آنها  
شعری از جندقی  
سرباز وظیفه و مژگان در زیر کرسی

شماره نهم  
۱۶ مرداد ۱۳۸۱

سئوالی برای فمینیستها: کیر را نهان باید کرد یا کس را عیان  
مسابقه کیر سرداری در آسیا

تعمیرکار و زن عرب در آمریکا  
پیش‌داوری در بارهٔ همجنس‌خواهی  
زنان و لذت جنسی  
هزلیات این شماره

شمارهٔ ده  
۲۷ مرداد ۱۳۸۱

ترانس‌سکشوالها چه کسانی هستند؟  
خیاط اصفهانی در تهران  
کبابی و فانتزی‌اش (فانتزی-داستان)  
خانم محمدی و اضافه حقوق  
هزلیات این شماره

شمارهٔ یازده  
۶ شهریور ۱۳۸۱

قفس طلائی  
پری و کادوی‌اش  
مادام و برده‌اش  
دبیر ریاضیات  
آزاد است و آزاد نیست  
سخنی با خوانندگان سه‌کاف

شمارهٔ دوازده  
۱۴ شهریور ۱۳۸۱

آشفته بازار  
شکوه جون (قسمت اول)  
داستان آرمین و مادر ساغر  
هزلیات این شماره  
زندگی فرانک هاریس و داستانی از او  
پاسخ به سئوالات جنسی  
درخواست از مسئولان سایتهای ایرانی بر روی اینترنت

شمارهٔ سیزده  
۲۲ شهریور ۱۳۸۱

دقت در کلمات و واژه‌ها  
من و پروانه  
بر کم‌رویی غلبه کنیم  
آسانسوری در عروسی

مذهب و مسائل انسانی  
نافرمانی مدنی جوانان  
عروس رئیس حراست اداره

شماره چهارده  
۳۰ شهریور ۱۳۸۱

حکومت-فرهنگ مذهبی  
پیامبر جلق زدن  
شکوه جون (قسمت دوم)  
صیغه و دوم خردادها  
ماجرای سه دوست  
آزادی ناموس شماست  
آگهی و یک چیزی هم بالاش  
دید زدن همسایه در شمال

شماره پانزده  
۷ مهر ۱۳۸۱

آینده‌گان به ما خواهند خندید  
قطار تهران - مشهد  
دانشجوی لذبین تهرانی  
ضربدری (جفت عوض کردن)  
شعر می‌گایم  
سیزده بدر در دفتر شرکت  
زن شیرازی و کیر مصنوعی  
باز هم صحبت شیرین کیر

شماره شانزده  
۱۹ مهر ۱۳۸۱

جامعه ما بیمار است  
با نودیسم (برهنگی) آشنا شویم  
معشوقه بابام  
سرگذشت یک دختر در جامعه امروز  
دوش آب منی در کره جنوبی  
پسر عموی خوب  
سوپری محله  
چرا اعدام بد است

شماره هفده

۲۹ مهر ۱۳۸۱

هموطنان خارج از کشور  
من و نازنین  
افزایش سن و نیاز جنسی  
با خطر آیدز آشنا شویم  
راه ابریشم زنانه  
خواندنی‌ها  
سئوال و جواب حول مسائل جنسی  
وضعیت در یزد و آریاشهر  
اقای انقلابی و ...

شماره هیجده

۸ آبان ۱۳۸۱

حیا هم خوب چیزی است  
مهستی از گیشا  
من و سامان  
با زنیپوشی آشنا شویم  
سفر رمانتیکی به سمت تهران  
روشهای مختلف  
مریم، دوستش و من  
سخنی با خوانندگان

شماره نوزده

۱۸ آبان ۱۳۸۱

"اپوزیسیون" برازنده رژیم  
موسیقی شهوت  
من و نیلو  
چایی با طعم حنا  
مطب تزریقات  
سکس تلفنی  
رسم غلط ازدواج  
با مرکز ج. در مردان آشنا شویم  
سئوال و جواب مسائل جنسی

شماره بیست  
۲۷ آبان ۱۳۸۱

در شکل‌گیری سرنوشت خود شرکت کنیم  
اولین سکس دختران  
سلاخی  
من و مهسا  
قصه "نگین" ها بر سر بازار بماند  
نرگس و احسان  
اصلاح کلمات و مفاهیم  
انتشار کتاب "دانشتنیهای جنسی آکسفورد"  
با کاندوم و کاربرد آن آشنا شویم  
عادات جنسی ما ایرانیان

شماره بیست و یک  
۶ آذر ۱۳۸۱

قله کوه یخ  
تجاوز زن به زن  
آش نذری  
تاملاتی چند  
زوج خوشبخت  
زوجهای علاقمند به "ضربدری"  
معرفی سایت دکتر سکس  
من و دوست دخترم و مهناز  
اوضاع در دانشگاههای مشهد و کرج  
با مسائل جنسی زنان آشنا شویم (۱)  
پاسخ به سئوالات جنسی

شماره بیست و دو  
۱۵ آذر ۱۳۸۱

فردا ۱۶ آذر است  
زن حجابی  
ایدز در کشور باید صاحب چهره‌ای شود  
چگونه مشکل سکس با همسر را حل کردم  
فرهنگ التقاطی و بیمار ما

من و زری و استامبولی پلو  
معرفی پایگاه زیرپوش (عریان) و ضربداری  
رافونه و آیدین تو انباری  
نامه به سه کاف و جواب آن  
این هم یک ابتکار  
با فانتزی سکسی خود کنار بیاییم  
با مسائل جنسی زنان آشنا شویم (۲)  
سئوال و جواب مسائل جنسی  
سخنی با خوانندگان و آمار بازدید از سه کاف

شماره بیست و سه

۲۵ آذر ۱۳۸۱

خودیابی و همیاری  
یک سه کافی در فرمانیه  
در پاسخ به " صیغه و دوم خردادیهها  
طرح چند مسئله  
تن تن در کیش  
معرفی گپ-خانه حامد و فروشگاه نشاط  
عطر شکلات با طعم نارگیل و نعنا  
ارتباط سازنده  
خونه عفاف کدوم وره؟  
در باره ارسال داستان و عکس به سه کاف  
هلاک کیر  
از نگاه یک جوان ایرانی در خارج  
سئوال و جواب مسائل جنسی  
پیام به صادق

شماره بیست و چهار

۶ دی ۱۳۸۱

تجاوزات در خانواده‌ها  
خاطره‌ای در یک کافی نت  
بهترین کار در زندگی  
با فتیشیسم آشنا شویم

کمک‌های امداد جنسی  
مذهب و کج و فکری ما  
کیر- این تکه گوشت عزیز  
ستون استریت واکر- عادت ماهانه  
سربازی  
کس کردن در استانبول  
ممنوعیت تبعیض بر حسب جنسیت  
کلاسهای آموزشی منطقه هفت تهران  
نقش پلیس در جامعه  
سئوال و جواب مسائل جنسی  
سایتی برای چاپ آگهی آشنایی و پایگاه " راهنمای سکس "

شماره بیست و پنج

۱۶ دی ۱۳۸۱

تقدیم به قربانیان ستم جنسی در ایران  
موقعیت تازه را درک کنیم  
آهای آقا پسر  
سیستم آموزشی در ایران  
خواندن سه کاف در یزد  
جنسیت و اومانیسیم  
اعتراض به سه کاف  
چگونه از فیلتر در شبکه عبور کنیم  
ستون استریت واکر- آگهی آشنایی- سادومازوخیسم  
پری و علی در پله‌ها  
با خطر هپاتیت (یرقان) آشنا شویم  
تاملاتی در باره جنسیت و احساس  
دو نظر مخالف هم، و نظر ما  
سئوال و جواب مسائل جنسی  
اندک اندک جمع یاران... معرفی سایتهای تازه

شماره بیست و شش

۳۰ دی ۱۳۸۱

سه کاف مال شماست  
زن همسایه ( قسمت دوم)  
نامه به سه کاف  
رؤیایی در بیداری  
نظرسنجی درباره سه کاف  
فریاد  
توانباری  
مطب دکتر امیر- نقش پزشکان در سلامتی جامعه  
یک سه کافی چه خصوصیتی دارد؟  
ستون استریت واکر- عشق موفق و راز عاشقی  
کاش زخم بود ( ستار و نازنین)  
ستون پدرام- خدای آفرینش، سکس  
همدردی با پری ( در شماره ۲۵)  
سئوال و جواب مسائل جنسی  
باز هم معرفی سایتهای تازه

شماره بیست و هفت

۱۷ بهمن ۱۳۸۱

بیست و دو بهمن  
یک روز شهوت انگیز  
نامه به سه کاف و جواب آن  
اخطار به همه بخصوص صاحبان سایتها  
دختر حشری  
ابهامات در باره همجنس خواهی  
باز هم فریاد  
درخواست از هموطنان مقیم خارج  
مطب دکتر امیر- بارداری ناخواسته  
تندیس طلائی کس لیبی  
با سیفلیس آشنا شویم  
ستون استریت واکر- تکنیک آشنائی  
نهییبی به خود  
ستون پدرام- دهه زجر (فجر)

سکس در سینمای ایران  
افسانه و محسن  
سئوال و جواب مسائل جنسی  
معرفی سایتهای تازه  
آمار بازدید از سه کاف در ماه گذشته

شماره بیست و هشت

۳۰ بهمن ۱۳۸۱

منشوری برای آزادی  
یه برجستگی گوشتی و یه شکاف صورتی  
برخورد با کنجکاوی نوجوانان در خانواده  
تأملاتی چند  
یک شب سه کافی ( قسمت اول)  
تماشای فیلم سام و نرگس  
مطب دکتر امیر- حضور همسر در هنگام زایمان  
شبی که غصه‌ها از دلم بدر شدند  
با سوزاک آشنا شویم  
ستون استریت واکر- درباره چی گپ بزنیم؟  
فعالیت در انجمن اسلامی  
سئوال و جواب مسائل جنسی  
معرفی سایتهای تازه

شماره بیست و نه

۱۵ اسفند ۱۳۸۱

دیدار در پارک لاله  
جیغ و داد " گربه‌ها " و خواب همسایه  
ستون فرهاد ۱۸ ساله  
کی می‌گه زن پنجاه ساله سکس نمی‌خواد  
ملاحظات شما  
هنر بوسه و معاشقه  
مطب دکتر امیر- بیماری قارچی زنان  
حسین خوش‌تیپ ۵۵ ساله و جوان ۲۹ ساله

حرف دل دختران  
انزال زودرس و راه حل آن  
چهارشنبه سوری- کارنوال ایرانی  
ستون استریت واکر- ماساژ کلیتوریس  
نامه‌ای از اردبیل و جواب آن  
یک شب سه کافی ( قسمت دوم)  
سئوال و جواب مسائل جنسی  
معرفی سایتهای تازه

شماره سی  
۴ فروردین ۱۳۸۲

این آخرین شماره است  
افسون و نادر  
ستون فرهاد ۱۸ ساله  
داستان من  
ملاحظات شما (قسمت اول)  
ملاحظات شما (قسمت دوم)  
گرایش جنسی صادق هدایت  
مطب دکتر امیر- قرص روز بعد  
کلاس نقاشی  
حرف دل دختران  
چند نکته درباره بیماری قارچی و کوندیلوم  
خاطره  
ستون استریت واکر- اولین عشق  
باز هم صحبت شیرین جلق  
تشکر از دوست  
پدر و مادرهای نمونه  
قلب کسی را نشکنید  
سه کافی های یزد  
سئوال و جواب مسائل جنسی  
معرفی سایتهای تازه

گالری ویژه سال نو

شماره سی و یک

۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۲

هزار شکر که یاران شهر بیگانه‌اند

ایرج و نسرین

ویاگرا و ناتوانی جنسی

میشل فوکو که بود؟

حرف دل دختران

نوشتن داستانهای اروتیکی

حرفهای خودمانی

یک قدم به جلو

آزمون کفایت سنجی

یادی از گذشته

سئوالات شما

شماره سی و دو

۱۸ خرداد ۱۳۸۲

اخلاق و ضد اخلاق

من میخوام رو باشم!

درد و ناراحتی حین سکس؟

خیلی خصوصی

اعتراض به سکاف و جواب ما

دو دختر - یک عشق

سکس علی و سارا تو چات

حرفهای خودمانی

حرف دل دختران

راهنمای سکس از پشت

نظرات یک دختر جوان

واکنش بعد از شکست عشقی

من هم هستم

دیگران چه میگویند؟  
با نظریه اقتصاد جنسی ویلهلم رایش آشنا شویم  
سئوالات شما

شماره سی و سه

۱۵ تیر ۱۳۸۲

هرچه تو گفتی نکنید، آن کنیم  
سیگار می کشی؟  
آموزش سکس در مدارس آلمان  
خیلی خصوصی  
هنر شبستان و دائوئیسم چینی  
بخوانید و خود قضاوت کنید  
سکس گروهی در شب تحویل سال  
حرفهای خودمانی نوجوانان  
حرف دل دختران  
چگونه برای مردها جلق بزنی  
امتحان کنین اگه نشد؟  
سکس تو ماشین  
خانمها بدانند-آقایان بخوانند  
من هم هستم  
دیگران چه میگویند؟  
یک تست آزمایش خودشناسی برای خانمها  
نظریه ویلهلم رایش-قسمت دوم  
سئوالات شما  
خواهش امیر از دوستان

شماره سی و چهار

۵ شهریور ۱۳۸۲

از حق جوانان و فرهنگ آزادی جنسی دفاع کنیم  
"عمو" حمید  
هوش جنسی خود را تقویت کنیم

نامه نویسنده "دین و سیاست" به سکاف و جوان آن

حرفهای خصوصی این شماره

حرف دل یه جوجه سکافی

دادگاه

حرفهای خودمانی نوجوانان

حرف دل دختران

فانتزی سکسی تو فکرش را بکن!

رستم و سودابه

با واریکوسل آشنا شویم

من هم هستم

دیگران چه می گویند

یک تست آزمایش خودشناسی برای آقایان

پاسخ به نیاز جنسی - شرکت در حل مشکلات

دید زدن همسایه تو انباری

سئوال و جواب مسائل جنسی

شماره سی و پنج

۳ مهر ۱۳۸۲

سخنی با پدر و مادرها

بوسه ای برای جایزه

با سرد مزاجی (یا ناخشنودی جنسی) زنان آشنا شویم

نسخه ای برای همه / نامه به مریم

حرفهای خصوصی این شماره

راز میوه های ممنوعه

اولین تجربه میسترسی من

حرفهای خودمانی نوجوانان

حرف دل دختران

برای غریزه جنسی هویت مستقل قائل شویم

سکس در وضعیت و حالات مختلف

کس خوشگل و خیس خیس  
معرفی کتاب / طرحی برای آزادی جنسی

من هم هستم

دیگران چه می گویند

با بلوغ، تولید منی و هورمون های مردانه آشنا شویم

باز هم جوجه سکافی و حرفاش

سکس در نوشهر

سئوال و جوابهای مسائل جنسی

شماره سی و شش

۲ آبان ۱۳۸۲

جوانان تو باغ هستن یا نه؟

سکس سه نفره

سکس، اخلاق و علم روانشناسی

با دو جنسگرایی آشنا شویم

نگاهی به وبلاگها و سایتهای سکسی ایرانی

اشعار اروتیکی خوانندگان

جایزه نوبل - غروری بزرگ با مسئولیتی بزرگتر

نامه ای از شهر قم

موهامو گرفت و سرمو هل داد رو پستوناش

خونریزی - خانمها حتماً بخوانند

مباحث آزادی جنسی

رابطه با دوست پسر

شبی که موانع ذهنی ام را کنار زدم

شب زفاف (قسمت اول)

شیخ ایدز در ایران و عواقب آن

مشکل ما در ایران

دیگران چه می گویند

یه جای خوب واسه....

با ناتوانی جنسی در مردان آشنا شویم  
من و کاوه  
سئوال و جواب مسائل جنسی

شماره سی و هفت  
۳ آذر ۱۳۸۲

مجلس اصلاح طلبان و لغو اعدام همجنسگرایان  
لامسبا رو از بس خورده مته مشک شدن  
مباحث خوانندگان درباره آزادی جنسی  
دوره ماقبل یائسگی در خانمها - امیر  
نامه به سه کاف و توضیحات ما  
شب زفاف ( قسمت دوم) - کارون  
کتاب "سیمای دو زن" سعیدی سیرجانی - مهتاب  
نکاتی که والدین باید رعایت کنند  
چشاتو نبند من عاشق نگاتم - الناز  
از روبان سرخ چه می دانید؟  
حرف دل دختران - مریم  
رابطه جنسی و تمدن - نادر شریفی  
باورم کن - پویا  
به فکر دختران هم باشید - آرش  
روح زنانه در یک جسم مردانه - کارون جاوید  
آب منی " باعث نشاط روحیه زنان زنان می شود"  
سئوال و جواب مسائل جنسی

شماره سی و هشت  
۱ دی ۱۳۸۲

این شماره مجله به همه شما که با معرفی و پخش سکاف در سراسر کشور، ضمن خنثی کردن فیلترینگ جمهوری اسلامی، به گسترش آگاهیهای جنسی مردم کمک می کنید، تقدیم میشود. شاد و سه کافی باشید.

گوزیدن خاتمی در بازار مسگران  
وقتی سوگل و حمید با سکاف آشنا شدند  
ضمیر جنسی پنهان خود را بشناسیم  
پیامی از پیام- پیام  
کتاب بالشی دختران و هنر "شونگا" در ژاپن قدیم  
کاندید شاد، شنگول و رقصان تهران  
پیر مرد سنگ فروش  
در دفاع از پورنوگرافی  
باشه عزیزم، هرچی تو بگی  
نکاتی برای دوست یابی  
سرگذشت زندگی من- شادی  
سکس یا عشق؟- آریوبرزن  
بحثهای مسائل جنسی- خوانندگان  
موز می خوری؟- امیر  
نامه‌ای از هند- بهنام  
آیا همجنسگرایی یک بیماری روانی است؟- پویا  
برو طبیعی چو کیر خاکشیر ای خصم پیدا کن  
سئوال و جواب مسائل جنسی

شماره سی و نه

۱ بهمن ۱۳۸۲

سوزنی به خود جوالدوزی به دشمن- بمناسبت تحریم انتخابات

کورتاژ سیاسی

سعید جون الانه که دیگه پاره بشم.

آموزش صحیح مسائل جنسی زگهواره تا...

نامه‌های خوانندگان

محبوبه در شب عروسی

نامه‌ای خطاب به تمامی مدافعین حقوق بشر

با یه فشار محکمی که داد، دیگه تو آسمون بودم

نقش احترام به خود در روابط

مهمانی ارباب و غلام

تو رو خدا مواظب کوچکترها باشین

حرفهای رختخوابی - نی نی

دختر بمی - لادن

حرف دل دختران - مریم

در سایتهای دیگر چه خبر؟

نگاهی به جنبش زنان و همجنسگرایان - ستون پویا

ضربه های عاشقانه

سئوال و جواب مسائل جنسی

شماره ویژه (نامه) عید نوروز

۱۲ اسفند ۱۳۸۲

انقلاب مساوی خشونت نیست

هدیه عید - لمس و ماساژ تحریکی

دوآلیته، سکس و علی شریعتی!

سکس بعد از زایمان

باز هم درباره انزال زودرس مردان

چهارشنبه سوری و چند مراسم دیگر

عاشقم..... عاشقم و خسته

جایزه اروتیکی " لبخند شاقولی " اسپانیا

سکس در طبقه بالا

مهران قدیم و رکسانای جدید - راه زندگی

با نظریات کویری آشنا شویم

عشق به شکل پرواز پرنده است

شادی مرگ آور (با خطر اکس آشنا شویم)

داستانی بر وزن متون ادبی قدیم

کادوی عیدی واسه دوست پسر/ شوهر  
وقتی مازندرانی و لاهیجانی رو هم میریزن - زهره  
خریدن کاندوم و هزار دردسر  
مسائل جنسی در سایتهای دیگر  
همجنسگرایی یک احساس کاملاً طبیعی - ستون پویا  
وقتی پرستو مبارز میشود  
نامه‌ها و بحثهای مسائل جنسی - خوانندگان  
اینها رؤیا نیست، امکانی است دست یافتنی  
گالری عکس ویژه نوروز

شمارهٔ چهل

۳۰ فروردین ۱۳۸۳

سه کاف را بصورت یک کتاب بخوانیم  
نتایج یک تحقیقات جنسی در تهران  
یکساعت و نیم وقت برای جفت آدم کف کرده  
مصاحبه با یک زن مازوخیست  
در چه سنی باید سکس را شروع کنم؟  
مطالب خوانندگان - بحثهای مسائل جنسی  
باز هم درباره سکس ضربدری  
در جواب حرفهای نی نی در سکاف ۳۹  
دانش کاندوم یک دانش عمومی نیست  
آماده شو که میخوام جرت بدم!  
معاینه پستانها در زنان  
معرفی چهار کتاب برای علاقمندان  
چند مشکل روزمره در روابط جنسی  
اولین تجربه امیر  
باکرگی یا داشتن حق تجربه  
زبون بزرگشو هل داد تو دهنم

مثنوی سه کاف نامه

مسائل جنسی در سایتهای دیگر

این را حتماً یاد بگیریم - خطرآبستنی اکتوپیک

رقص و عشوه‌های یلدا

سؤال و جواب مسائل جنسی

خوب، فهرست مطالب را دیدید؟ متوجه شدید که چقدر مطالب مختلف و متنوعی در این مجموعه هست؟ حالا عجله نکنید. بنشینید و با دقت همه را از اول تا آخر بخوانید. این هم به خود شما کمک می‌کند که قدم به قدم جلو رفته و با مسائل پله به پله آشنا شوید و هم اینکار یک وظیفه و مسئولیت اجتماعی و فرهنگی تک تک ماست که به آزادی و دموکراسی جنسی بعنوان یکی از اجزای دموکراسی برای کشورمان بکوشیم و آن را معرفی کنیم.

## سه کاف شماره ۱

### ۱- کیر مسلمونی

از وحید گل بهاری

و

من

می‌دونم

که حالا مستم

اما واسه همینه که

میخوام حرفمو بزوم. من

میخوام اون چیزی رو که دلم

میخواد بگم واسه اینکه من یه زن آزادم.

خونه‌ام اینجا نیست، اینجا کار ندارم و تنها دنبال یه چیزم و اون سکسه . اون کاری رو که دلم میخواد میکنم و لازم نیس کسی اظهار نظر بکنه، واسه اینکه اونوقت جری میشم. تو زندگی م به اندازه کافی جری شدم. با یه دیووت قرمساکی ازدواج کرده بودم. گذاشتم یه دیووت قرمساکی منو بگاد. واسه یه دیووت قرمساکی همه کاری کردم. همه زندگیمو ریختم به پای یه دیووت قرمساکی. حالا همه چی تموم شده. به مردا میخندم. جدی میگم. بشون میخندم. به اون حرف زدناي موس موسی شون. به اون موس موس کردنشون. همیشه همینطورن. خب بگو میخوام بکنمت چون منم دلم میخواد یکی منو بگاد.

شلپ شلپ

قلبا نمیخواستم. کثیف بود. تن لَش دست پا چلفتی اون کس کش اکبر میفتاد روم با اون عرق کثافت تنش. شلپ شلپ! پوستش مَث یه بارونی پلاستیکی خیس خیس و قیژ و قیژ صدا میداد. میذاشتم ترتیبمو بده. فکر میکردم واسه سکس ساخته نشدم. یه جای کار گیر داشت. دراز کشیده بودم زیرش و داشتم به غذای فردا فکر میکردم:

" فردا چی واسهات درس کنم؟ ح."

" ها... آره... یه چیزی درس کن دیگه."

حالا بهتر میدونم. واسه همینه که اومدم اینجا. اینجا به اون چیزی که میخواستم رسیده‌م. اونجا ازین خبرا نبود. داشتم می‌ترشیدم و کپک می‌زدم. مردام که همش دنبال یه باکره‌ن. عوضیا دنبال کس موش می‌گردن. یه بار که داده باشی، دیگه گشادی. اما اینجا خیلیا پیدا میشن که دنبالت موس موس کنن. مردا تو اینجا که من هستم انگار هنوز مردن. میخوان بکنن.

زرِ زیادی موقوف

یکی از همکارام بیست سالش بود و هنوز باکره. دلش نمیخواست که تا چهل سالگی باکره بمونه. با خودم آوردمش. اولاً خجالتی بود. حالا باس بینیش که چه جفتکی می‌پروونه. اندازه کیر یارو از پشت شلوار تشخیص میده. به هر کاری که ازش بخوان تن میده. منم میدم. تا اونجا که بتونم میدم

اما نمیذارم ازم سوء استفاده کنن.

زندگی ام بد نیس. با همین دختر جوونه همکارم یه اتاق داریم. بد نیس. جمعیت تو کمپ زیاده. باشه. بهتر. اتاقمون یه خرده کوچیکه، اما جامون تنگ نیس. تر و تمیزه. کار زیادی نمیکنیم. فقط یه وقتا میرم شنا مینم. مردای اینجا همه حشری‌ین و نوکر صفت. مردای تو کمپو میگم. میشه سوارشون شد. باس ببینی که چه موس موسی میکنن. دیگه چی میخوام؟ زیاد نگران جواب مواب نیستم. یه چیزی میشه دیگه. اگه لازم باشه به وکیل و مامور دادگستری و پلیس میدم. درسته که دادن به اونا کیفی نداره. با اون کیر ختنه نشده و رفتار دست و پا چلفتی شون. فقط خوب لیس میزنن. اما کیر موس موسی تا بخوای زیاده. زودی هم شل نمیشن که کیفیت ناسور بشه. این ختنه شده‌های عرب خوب خودشونو نیگر میدارن. بخصوص اگه تو ازشون بخوای تا قیامت میرن و میان. بیخود نیس که راجع به عربا یه چیزایی میگن. بخصوص اگه مسلمون باشن. غیر مسلموناش بو شاش میدن. اما خب باس هواشونو داشته باشی. یه بار که بیفتن روت و بشون حال بدی، فیلشون یاد هندوستون میکنه و عاشق میشن. تو اون حال قیلی ویلی با اون چشای کلاسیه ازت میپرسن که دوستشون داری یا نه. من فقط خودمو دوست دارم، کس کش، فقط خودمو و تنمو و دکمه لذت بالای دروازه بهشتیمو. وقتی حال بدم و حال کنم، فرشته‌ها شروع میکنن به آواز خوندن توش.....

خب دیگه، اینم یکی از چیزاییه که باس بشنوی و محل نذاری. همه چیز فدای یه دادن و گائیدن دبش. اما این اتفاقیه یا نه که مردایی که تو این کمپ اسمشون با میم شروع میشه فرز و چابکترن. نفسم تنگ میشه. اساس خوب تنگی نفس میگیرم. این یارو دیروزیه. با شنیدن اسم شلوارمو کشیدن پائین. بعدشم صداش، لهجه‌ش، همه چی‌شو حس میکردم، همه چی‌شو. همه تنم تو شعله آتیش میسوخت. اون مشغول کار بود و من فکر میکردم که فردا نمیتونم راه برم. فردا باس چار دست و پا برم. اگه بتونم تکون بخورم. اما اونجوری نشد. حالا دراز کشیدم. اگه بخوام میتونم از جام بپرم. حالا دراز کشیدم و با انجام حرف میزنم. نوازشش میکنم که خیسه و لیزه و دستم انگار تو آب صابونه و بوی زهم ماهی تو دماغم می‌پیچه.

و

من میدونم

که حالا حشری

شدم و واسه همینم

میخوام که فکر کنم. میخوام

به هر چی که دلم میخواد فکر کنم

آخه من حالا یه زن آزادم. خونه‌م اینجا

نیس و کار نمیکنم و تنها دنبال یه چیزم و اونم

اینه که یکی منو حسابی بگاد و بم حال بده جوری که

جیغم دربیاد. هر کاری که دلم بخواد میکنم و لازم نکرده کسی

اظهار نظری بکنه واسه اینکه حسابی جری میشم. به اندازه کافی تو زندگی‌م جری شدم.

بچه‌هاشو میخوام

یه ترکیب عجیبی بود از خشونت و ظرافت. میخواست که من باش بیام. بوسه حالیش نبود. گفتم بابا ولش. کارگردان صحنه خودم بودم. روندمش بطرف پائین. اول دست پاچه بود و داشت وقت تلف میکرد. با خودم گفتم این دیوثو باش. انگاری که تو عمرش از نزدیک یه کس ندیده.....  
خب، خودم یه خرده کمکش کردم. خودمو واز کردم. راستش آنقدر خودمو واز کردم که میتونستم دستمو بکنم توش. بعدش انگار فهمید. مٹ یه سگ گرسنه پوزشو برد طرف لقمه. می لیسید و قورت میداد. از پائین تا بالا. همه جا رو تا چوچوله. آخ چی بگم. نوک زبونش میرفت تو دروازه بهشتم و فشار میاورد. منم که به پیچش و نعره افتاده بودم و نمیدونستم که چه حالی یم. باز می شدم، مٹ یه گل، باز تر میشدم. همه تنمو، ذره ذره، ماهیچه های تنمو حس می کردم. می خواستم که بیاد توم. هیچ کار دیگه یی نکنه و بیاد توم. اما هنوز داشت با زبونش پشم شونه می کرد. با دک و دهان خیس و لبخندی از سر خر کیفی نیگام میکرد.  
" ادامه بده، ادامه بده، م..... "

و اون دوباره رقصشو شروع کرد. با زبونش، با لباش، با دماغش، با هزار تا دستی که داشت. انگار به سجده افتاده بود. توی محراب زانو زده بود و سرشو گذاشته بود وسط پاهام و دستاشو بالا گرفته بود رو به مکه و داشت پستونای نرم و درشتمو میچلونند.  
" ادامه بده، ادامه بده، م..... "

زبونش در کونم، زبونش در کسم، زبونش زیر، زبونش بالا، زبونش، زبونش، زبونش.  
شونه هاشو گرفتم و کشیدمش بالا.  
" بکن، حالا وقتشه، همین حالا، بکن. "

اما نکرد. دهنش دروازه رو ول نمیکرد. چوچوله داشت میسوخت. لرزه کیرشو یه جایی دم مچ پام حس میکردم و دلم میخواست رانش بدم تو دروازه م. کشیدمش بالا. فشارش داد رو چوچوله م. آتیش گرفتم. ماهیچه هاشو گرفت و یه فشار دیگه. فشار از پائین ستون فقراتم کشید بالا تا تو سرم و از چشم زد بیرون انگار. مٹ برق گرفته ها خشکم زده بود:  
" دوباره، دوباره، یکی دیگه بزن، بیا توم، بیا، بیا، م..... "

یه کمی اومد تو و کشید بیرون. یه ذره تو و دوباره بیرون، یه ذره تو و باز بیرون..... و یه دفه عقب کشید. اما یه دفه گذاشت رفت.  
کجایی؟

بلند شده بود و نشسته بود. چشماش برق می زد:  
نیشش تا بنا گوش باز بود مرده شور برده:  
نیشش تا بنا گوش باز بود!

من اونجا دراز به دراز افتاده بودم. باز و دراز. میتونست همون کله شو با اون دهن کجش بکنه توم مادر جنده. مٹ این سیرک بازایی بود که شیرو رام میکنن. حالمو گرفته بود و رامم کرده بود. حالا چه وقتش بود که یاد زن و زندگیش بیفته.  
دوباره گفت:

ازش بدم اومد. دوشش داشتم. میخواستمش. همین حالا. بعد صداش ملایم شد:



و من آسیمه سر، قندآبِ دل سر خواهم کشید  
و بر پاپنجه‌های چابک بی قرارم  
فاصلهٔ تن‌هامان را خواهم دوید.....

- " مروارید ؟ "

و گلخند جیغ از بلندای دلتنگی‌ام  
خواهد شکفت  
و پشت لاله‌زاران گوش‌ات  
در جعد گیسوانت خواهد نشست  
و دستهایم در کرانهٔ آغوشت خواهد پیچید

- " مروارید ! آه ، مروارید ، آمدی ، ؟ "

- " مشکم ، عنبرم ، آمدم آهو ، عشقم ، آمدم "

پس سرت را در میان پرنیان بالش پستانهایم  
خواهم فشرد.....  
و مروارید اشکهایت را دانه دانه خواهم نوشید  
آه از شوری عشق .....شوری، دوری، مستوری ....

- " آهو، دلم برای عطر گیسوانت تنگ، تنگ بود.  
آمدم تا با عطش روحم شراب لبهایت را سرکشم "

- " و تو در میخانهٔ لبهایم مست خواهی شد، نه؟ "

- " مست ..... "

عشقم آهو، بجزء از رنگ بوسه‌ات من  
لبهایم را  
به سرخی هیچ لبرنگی نخواهم آمیخت "

- " آه جان مروارید،

تنها گوهر قلب تو را من  
بر گردن سپاس بیکرانم

خواهم آویخت "

- " آمدم تا دستهایت را  
در عریانی دشت پیکرم  
برقصانی،  
خرامان، آهو "

- " با من بخواب  
بر بستر التهاب شبانهام  
عریان  
دندان  
پستان  
انگشت  
لرزه  
جان، جان  
ای دم، بازدم  
ای نفسِ پرشماره‌ام "

- " عطر ناف ختنت را آهو،  
با زبان از شکمت  
می‌لیسم،  
تو تنت می‌خندد،  
از نفس می‌افتم  
می‌خیسم ..... "

- " نوکِ پستانهایم داغ،  
نوکِ پستانهایم سفت  
و زبانم را  
به میان صدف ملتهبت می‌رانم  
لرزه‌ات می‌گیرد  
می‌دانم "

- " می‌خیسی ..... "

- "می میرم"

- "با تو من  
می مانم"

- "با تو من  
می خوابم، می میرم"

آه.....خواب بود این همه ام، رویا بود  
نزدی بر در من  
و در آغوش تبم جا نشدی  
و منم، آن همه ات گشته به دشت  
آهوی تشنه بی پا و سرم  
و آن همه رویا بود  
صدفم، گوهر من، مروارید  
نآمدی در طیش جان و تنم  
خواب من تنها بود.

### ۳- کیر خوردن یا کیر مکیدن

من همیشه فکر میکردم که کیر مکیدن هم از همان کارهای کثیف غربی است و نظر مساعدی نسبت به آن نداشتم. فکر اینکه مثلا روزی زنم هوس کند و بخواهد کیرم را بمکد اصلا به ذهنم هم خطور نمیکرد. کلاً صحبت از چنین چیزی بین ما دوتا غیر ممکن بود. من میدانم، دیگر زوجهای ایرانی چطور به این مسئله نگاه میکنند؛ اما با خواندن مطلبی در یکی از نشریات خارجی متوجه شدم که کیر مکیدن یا بقول بعضی ها کیر خوردن اصلا یک پدیده چینی - ژاپنی است و از آنجا به غرب آمده، انهم عمدتاً از اواخر قرن نوزدهم. کنجکاو شده بر آن شدم که مسئله را بشکلی با زنم مطرح کنم، اما با اینهمه سال که از ازدواج ما می گذرد و سکس داشتن ما ماه به ماه (اگه نه سال به سال) اتفاق می افتد و انهم خیلی "رسمی"، چنین دل و جراتی نداشتم. بالاخره، تصمیم گرفتم، هرطور شده، مزه اینکار را بچشم.

حوالی نیمه شب چهارشنبه بود که با ماشین از خانه بیرون زدم و به روسپی خانه ای که محلش را قبلا پیدا کرده بودم، سر زدم. زنی حوالی سی ساله نصیبم شد. گفتم من هیچی نمیخواهم بجز، یک چیز و آن اینکه کیرم را مک بزند. گفت: " بشرط اینکه از کاپوت استفاده کنی " کار آسانی نبود اما چاره ای نداشتم. بعد از کمی وررفتن با تن و سینه هایش، راست کردم. کاپوتی را باز کرد و غلاف کیرم کرد، با دست راستش ته هردو تخمم را گرفت و با دست چپش ته کیرم را، دهانش را به

کیرم نزدیک کرد و تا ته آن را در اهانش فرو کرد و یواش بیرون کشید و همین کار را ادامه داد. درضمن، موقع بلعیدن کیر، با دست راستش که تخم‌هایم را گرفته بود با حرکتی خفیف تخمم را می کشید که شقی ی کیرم در دهانش را بیشتر میکرد؛ و موقع بیرون کشیدن، با زبانش قسمت زیرین آلت‌م را نوازش میداد. بعد از چند نوبت، از شدت هوسی که تابحال تو عمرم حس نکرده بودم، جیغ آه مانندی کشیدم و.....

#### ۴-نامه هنری میلر به تانیا

شبها که دراز می کشم، حالت هیستری میگیرم، آه تانیا، کو آن کس گرم و نازنینات؟ آن بند جورابه‌های کلفت، رانهای نرم و متورم؟ کیرم غضروفی بطول ۱۸ سانتیمتر دارد، هر سوراخ سنبه کسات را با تخمم پر میکنم، تانیا، تو را با دردی در شکم و زهدانی بهم ریخته به او باز پس میفرستم، آره، همسرت، که میداند آتس را چگونه روشن کند، من اما میدانم که چگونه کس ی را شعله ور کرده به آتش بکشم. میله داغ کیرم را درت فرو میکنم، تانیا، تخمدانت را سرخ و برافروخته میسازم؛ حالا شوهرت حسودی اش می شود؟ آیا او متوجه موضوع خواهد شد؟ او شاید، به آثار کیر بزرگم در کسات بر بخورد. من ساحلها را گشاد و چم و خمها را راست و رو کرده‌ام. بعد از من تو میتوانی با اسب، قوچ نر و حتی با اردک نر بخوابی؛ تو میتوانی قورباغه و خفاش در کونت جا دهی، من عاشقتم، تانیا، پس همچنان گائیده خواهی شد، و اگر از عشق ورزی در ملاء عام واهمه داری، تو را خصوصی خواهم گائید. چند حلقه مو از دایره کسات بر می چینم و به ریش بوریس میچسبانم. چوچولهات را گاز می گیرم و.....

دو مطلب مرد ایرانی و اسکار وایلد بصورت پی دی اف در شماره یک چاپ شده بودند که جداگانه بپیوست ارسال میشوند.



## مرد ایرانی

دوستم رضا میدونست که من از مردان ایرانی کمی مسن خوشم می‌آید. روزی زنگ زد و گفت که تصادفی در یک جشن ایرانی تو برلین با یک آقای ایرانی آشنا شده و اضافه کرد که "تو براش جون میدی". چون میدونه من از چه تیپهائی خوشم می‌آید.

خود رضا ۳۵ ساله است و از همسن و سالهای خودش خوشش می‌آید.

کنجکاو شدم و خواستم که این آقای ایرانی را ببینم اما چطوری؟ خدا میدونه. تا اینکه رضا گفت که این آقا اهل شعر و شاعری است و میتونه به او بگه که یک دوست اهل مطالعه داره (یعنی که من باشم؟) که گی هست. شاید یارو علاقه به آشنائی داشته باشه. اینطور هم شد و ما یک قرار ملاقات در خانه من گذاشتیم.

این آقا، حدوداً ۵۶ ساله، قبلاً حدود سه سال در آلمان با زن و بچه زندگی میکرده اما از زنش جدا میشه و به ایران برمیگرده و حالا دوباره سری به اینجا زده.

روز تعطیلی من است و خودم را آماده میکنم که او (اسمش را محمد علی میگذارم) را در خانه‌ام ببینم. هم کنجکاو هستم و هم حشری. زنگ در که بصدا در می‌آید، یکهو دلم میریزد، و با عجله در را باز میکنم. رضا درست گفته بود، محمد علی حرف نداشت. موهای جوگندمی، صورتی با رنگ روشن، بینی خوش ترکیب، سبیلی سیاه و کلفت و لبخندی بسیار مهربان آمیز. بعد از وارد شدن و چاق سلامتی کردن، یکهو میگوید: "تو که درست تیپ من هستی، اما پسر جان بگو ببینم من هم تیپ تو هستم؟" از اینهمه صراحت کلام و شاید تا حدودی پرروئی ماتم میبرد هرچند که ته دلم از گفتنش خوشم آمده.

با خنده میگویم: "شنیدم از شعر خوشتان می‌آید." میگوید فرصت برای شعر زیاد است ولی برای کنار یار نشستن کم و اگر دست دهد باید آن را گرامی داشت.

از آشپزخانه با سینی چای برمیگردم، دارد به تابلوهای خانه‌ام نظر می‌اندازد، همچی که برمیگردد دزدکی به گیر بوکس اش (زیپ شلوارش) نگاهی می‌اندازم، میبینم اونجا حسابی ورم کرده. مینشینم و با هم چای میخوریم و از اینور و آنور حرف میزنیم. شاشم میگیرد و به دستشوئی میروم.

وقتی برمیگردم، دستش را بسویم باز میکند و میخواهد که نزدیکش بروم. نزدیک میشوم، دستش را پشت کمرم میکشد و با دست دیگرش کیر شق شده‌ام در شلوار را نوازش میکند. هم کمی خجالت میکشم و هم از رفتارش خوشم آمده. میبینم که او هم حسابی حشری شده و برای دیدن کیرش لحظه شماری میکنم. کمر بندم را باز میکند و شلوارم را پائین میکشد، و بعد شرطم را هم. کیرم را در دهانش فرو میکند، بعد زیپ خودش را هم باز میکند و کیر دراز و کلفتش را بیرون می‌اندازد. دستم را بسمت کیرش میبرد، و با دست خودش یواش با کون من بازی میکند. خم میشوم و لبی حسابی از او میگیرم. میگوید اتاق خواب کجاست؟ با هم آنجا میرویم، مرا روی کمر خواباند و حسابی کیرم را مکید، بعد پشتم را لیسید تا به کونم رسید که حسابی لذت بردم. بعد روی کمر خوابیدم، روی سینه‌ام نشست و گفت حالا کیر ایرانی بخور. آه که نمیتوانستم همه کیرش را در دهانم داشته باشم چون هم خیلی کلفت بود و هم دراز. بعد جا عوض کردیم و من روی سینه‌اش نشستم. انگشتش را در کونم فرو برد و هی کیرم را می‌مکید. از من خواست که موقع آمدن، آبم را روی سینه پشم آلویش بریزم. و بعد از مدت کوتاهی جیغ بلندی از هوس کشیدم و سینه‌اش را پوشیده از آب کیرم کردم. حسابی کیف میکرد

بعد مرا روی شکم خواباند، کیر بزرگش را یواش یواش در کونم فرو برد، دست راستش را زیر شکم کرد و کیرم را در دستش گرفت و هی مرا را می گائید، کیرم دوباره در دستش شق شد و چند لحظه بعد همزمان او کون مرا آبیاری کرد و من دست راستش را.





## اسکار وایلد مرد تناقض بود

( برگرفته از مجله هومان شماره ۶ )

گفته میشود که پیروزی، پیروزی می‌آفریند. این شاید درست باشد، اما هیچ پیروزی، نمیتواند محافظی در برابر شکست باشد، که وقتی از راه میرسد، واقعی‌تر از هر چیزی است. پیروزی در زهدان خود شکست و نابودی را نهفته دارد. فاتحان در نهایت شکست خورده تاریخ فراوانند؛ با اینهمه خیلی‌ها با سرنوشت شوخی میکنند.

شکست اسکار وایلد، شکست بزرگی بود؛ در زهدان آنهمه محبوبیت و سرشناسی، خستگی، سکوت و زندان نهفته بود. ویکتوریا انتقام گرفت و چه انتقام سخت و بیرحمی.

هنر و زندگی موضوعاتی بودند که اسکار وایلد بدانها میپرداخت؛ اما آیا زندگی برای او حامل زیبایی بود؟ آیا هنر حقیقتی در خود داشت؟ کمتر کسی مثل او آنهمه به لباس و تزئین خانه خود میرسید.

اما در برابر تصویری که آئینه از وایلد نشان میداد، زیبایی و حقیقت هیچکدام ساختگی نبود. با اینهمه هیچکدام از کارهای او درست و حسابی از آب در نیامد؛ در عین حال که جملات کوبنده و گاه پرمعنی در نوشته‌های او فراوانند، اما نوشته‌های نامفهوم و صحنه‌های بیروح هم کم نیستند. تلاشها و جستجوهای او بیشتر و بزرگتر از آثار او بحساب می‌آیند. همزمان با نیچه، او میخواست خودش و زندگی‌اش را بصورت یک اثر هنری خلق کند. او کتابهای یونان قدیم را مطالعه کرد و در اغلب آثار خود از آنها نقل قول می‌آورد. او یونانی‌تر از خود یونانی‌ها بود.

در زمان او، در مدارس انگلیس، جوانان را به سبک یونانیان تربیت میکردند. مطالعه کلاسیکهای آنتیک به آنها راه و رسم کشورداری می‌آموخت. جوانان در کلاسها و اتاقهای خواب با هم بازی میکردند و عشق می‌ورزیدند- از جمله عادات یونانیان. همجنسخواهی و "لواط"؟ اینها کلماتی بودند که نمی‌بایست بر زبان کسی جاری میشدند، اما هر روز و هر ساعت در این مدارس انجام میگرفتند. وایلد دانش آموز زرنگ و با استعدادی بود. او عاشق اشعار یونانی شده بود. در میان معلمین و استادان او تمایلات همجنسخواهانه وجود داشتند، اما بیشتر در قالب هنری ارائه میشدند.

اسکار وایلد، از مرز سی سالگی گذشته بود که برای اولین بار با مرد دیگری هم‌آغوش شد. در آنزمان او مرد معروفی بود و زن و بچه داشت. او دوستان زیادی داشت و لندن زیر پایش بود. در آکسفورد او با دانشجوی جوانی بنام روبرت روس ( آشنا میشود، به او دل می‌بندد و با او همبستر میشود. دیگران هم برای جلب نظر او تلاش میکنند، اما عشق بزرگ وایلد همانا آلفرد دگلاس میشود.

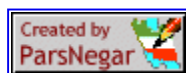
عشق و علاقه وایلد به دگلاس زیبا بود و زیبا هم شروع شد، و دگلاس هم برآستی که جوانی سیمبر و جذاب بود. در ایندوره اسکار وایلد زندگی دوگانه‌ای داشت. از یکطرف زن و بچه و از طرف دیگر دانشجویانی که وقتی او را در میان بازوان قدرتمند خود میگرفتند، او را به مرز ناشناخته‌های زندگی که او عاشق آنها بود، رهنمون میشدند؛ از یکطرف محبوبیت در میان توده‌ها و از طرف دیگر تشنگی هوس و شهوت جوانان. اما این دوگانگی چندان بطول نکشید. دگلاس پرمدعا بود. او فکر میکرد که خود میتواند اسکار وایلد دیگری شود، و دست روزگار، خانواده دگلاس را بجان وایلد

انداخت. دگلاس با اسکار وایلد همبستر شده بود و مزه عشق او را چشیده بود، هم او بود که وایلد را بدیگر دانشجویان همجنسگرا معرفی کرده بود، تا جائی که آندو در تماسهای زودگذر و همخوابگی با دیگران مسابقه میدادند. هر کدام از آنها تنها با پرداخت چند پوند، میتوانست جوانی را با خود به هتل بکشاند.

پدر دگلاس که مرد خشن و بیرحمی بود، تصمیم میگیرد که پسر خود را از اینکار باز دارد و هیچ چیز نتوانست او را از اینکار منع کند. او به دادگاه مراجعه کرد که در نتیجه آن اسکار وایلد به دو سال بیگاری در زندان محکوم شد. دوره زندان سخت و طاقت فرسا بود. تنهایی، ممنوع الملاقات بودن، کار سخت و بیماری. همه اینها از توان وایلد که روحی خسته و تشنه زیبایی داشت، بیشتر بود. بعد از مدتی به او اجازه مطالعه داده میشود و در پایان دوره زندان، اجازه یافت که دوباره دست به قلم ببرد. وایلد رابطه اش را با دگلاس قطع کرد تا دوباره در تبعید عاشق او شود. زندگی اسکار وایلد یک درام کامل است، او جرئت کرد با احساسات و تمایلات متناقض و نقطه - نظرهای متغیر زندگی کند، او به یک شکل و شیوه زندگی قانع نبود. اسکار وایلد مرد تناقض بود. او سوسیالیست بود اما در عین حال فردگرا، او در عین تنبلی و بی حوصلگی، برای خانواده خود پدری دلسوز و مهربان بود، هیچ چیز ثابتی در او وجود ندارد. همه اش تناقض و درگیری بود؛ او در یکی از نامه هایش مینویسد: "گاهی فکر میکنم که زندگی یک هنرمند، نوعی خودکشی دراز مدت و نشئه کننده ای است و من از این مسئله اصلا ناراحت نیستم." و یا در جایی دیگر مینویسد: "روح انسان پیر و فرسوده زاده میشود و بمرور جوانتر و جوانتر میشود. این شوخی زندگی است اما تن آدمی جوان زاده میشود و بمرور پیر و پیرتر میشود، این تراژدی زندگی است."

در سالهای تبعید، مسیحیت، سوسیالیسم و رنج کشیدن با انسان دردمند به جزئی از زندگی او تبدیل میشوند، او هسته پنهان زندگی را رنج کشیدن میداند و معتقد است که هنر زندگی می آفریند. هنر نزد او، خواسته ها و نیازهای جدیدی را در انسان کشف میکند، شکل میدهد و به آنها پاسخ میگوید. هدف هنر برای وایلد، پاسخ به پیشداوریها و همینطور نفوذ به مرز ممنوعیتهاست. بزعم او، هنرمند باید رهائی خود را جستجو کند. هنر وایلد راهی کتابخانه ها و نمایشگاهها نمیگردد، بلکه به راه تغییر زندگی گام مینهد.

اسکار وایلد بعد از رهائی از زندان، مدتی با دگلاس زندگی کرد ولی او تنها بود. دوستان قدیمی او را ترک کرده بودند. او روز بیست و نهم نوامبر ۱۹۰۰ چشم از جهان فرو بست، شکست شلخته ای نصیب او شده بود، اما او در اوج تنهایی، بی پولی و خستگی باید دانسته باشد که زندگی اش زمانی برای آیندگان پیروزی تلقی خواهد شد، هرچیزی به عکس خود تبدیل میشود، حقارت و حقیری همانا مبارزه نکردن است. بکوشیم تا اسکار وایلدهای زمانه خود را درک کنیم



## سه کاف شماره ۲

### ۱- انتظار

از یوسف ف.

با عجله ، خود را از ایستگاه قطار به خانه میرسانم، این عادت همیشگی من است. در انتظارم؟ حتماً! سالهاست که انتظاری سنگین را با خود حمل میکنم ، نامه‌ای با خبری خوش و یا بد و غیر مترقبه؟ یا خبر از حادثه و حوادثی که ته دلم میدانم روزی بسراغم خواهند آمد؟ مرگ مادر؟ تصادف برادر؟ و یا گور بگور شدن جمهوری اسلامی؟ هفته پیش که از تنهائی کلافه شده بودم، یک آگهی آشنائی به روزنامه محلی دادم: مردی ۴۵ ساله ، اهل خاورمیانه، خوش تیپ، غیر مذهبی ، دارای کار و خانه ، علاقمند به آشنائی با زنی مهربان ۴۵-۳۰ ساله.

در را که باز کردم، فوری خم شده و بسته نامه‌ها را برداشتم. پاکت خاکستری با آدرس ارسالی روزنامه محلی توجهم را جلب کرد. بیاد آگهی خودم افتادم، آنرا باز کردم. دو جوابیه به آگهی ام را برایم ارسال کرده بودند.

قرار و مدار و دیدار با که یکی از جوابدهندگان بود، سه هفته طول کشید و دیشب همدیگر را دیدیم. ابتدا احترام و ادب فراوان و بعد پیکی بهمراه موسیقی

لب گرفتنها و مالیدنها، کلی طول کشید. میخواستم جلوتر بروم، مانعم شد. از من خواست جلوش بایستم؛ اطاعت کردم، دست کرد و زیب شلوارم را باز کرد، کیرم را بدست گرفت و با حوصله و دقت آن را لیسید، سر کیرم را ، خایه‌هایم را، ته کیرم را.

پیراهنش را در آورد، سینه بند نداشت، کیرم را به سینه‌اش نزدیک کرد . سر کیرم را می‌مکید و با دست دیگرش ته آن را جلق میزد. آیم که می‌آمد، سینه‌اش را نزدیکتر آورد، اسپرم‌هایم ، سینه‌اش را خیس کرده بود ، با دستش آب پاشیده روی سینه‌اش را بیشتر به سینه و پستان‌هایش مالید، آهی عمیق کشید، سیگاری آتش زد و ته مانده شراب را از لیوان سرکشید.

### ۲- فانتزی استمنا

از م. تنها

یکی از فانتزی‌های من، وقتی که با خودم ور می‌رم و حال میکنم، اینکه جلو چشم شوهرم بطور همزمان، با چندین مرد غریبه سکس داشته باشم؛ سکس دسته جمعی و بقولی سکس گروهی؛ که تو مرکز کلی دست و پا، لب و لوجه و کیر و خایه باشم؛ که همه تحریکات جنسی قابل تصور را همزمان حس کنم، که چندین مرد حشری با کیرهای راست‌شده و خایه‌های آویزون شده، بجونم بیفتن و تا دلشون بخواد من بکنن.

دیشب، همچو شبی بود، شبی که بیاد فانتزی عزیزم بیفتم. محمود، طبق معمول رفت که به دوستاش سر بزنه و بعد از کلی سیگار کشیدن و تو سر و کله هم زدن، ساعت‌های ۳-۲ شب بیاد خونه. زود رفتم تو رختخواب.

تو تخت بزرگی لخت و عریون دراز کشیده‌ام. یه نفر لای پاهام رفته و داره چوچوله و در بهشتی‌مو می‌لیسه، دوتا مرد ، یکی سمت چپ و یکی سمت راستم دراز کشیده ، هرکدوم داره با زبونش یه



کنوانسیون یا معاهده سال ۱۹۹۷ سازمان ملل که در کنفرانس زنان در چین هم روی آن تاکید شد و اکثریت دولتهای جهان از جمله جمهوری اسلامی آن را امضا کرده‌اند، در بین مایرانیان، چه در داخل و چه در خارج، اصلاً و یا خیلی کم به بحث گذاشته شده است و مفاد آن همچنان ناشناخته باقی مانده‌اند. در این معاهده از جمله تاکید شده است که حقوق زنان موضوعی جهانی است و این حقوق را نمی‌توان به دلایل فرهنگی و یا مذهبی نادیده گرفت و یا رد کرد. در اسناد مربوط به اجرائی این معاهده، درخواستهایی مانند حق زنان در انتخاب تعداد فرزند و یا فرزندان، حق زنان بر تملک بدن، جنسیت و قوه جنسی خود (و نه هیچ کس دیگری از جمله دولت، همسر و یا دیگر "ولی نعمتان" ناموس)، و همینطور بر حقوق جوانان در دسترسی به اطلاعات مربوط به مسائل جنسی تاکید شده است.

اخیراً وزارت آموزش و پرورش کتابچه‌ای در رابطه با مسائل جنسی و چگونگی پیشگیری از بیماریهای مقاربتی، منتشر کرده که قرار است در مدارس ایران آن را آموزش دهند. این کتابچه دارای اشکالات فراوان، ناقص، غیر علمی، بشدت مذهبی و پر از اطلاعات غلط می‌باشد. اسباب تاسف است که هیچکدام (تا آنجا که من اطلاع دارم) از نیروهایی که خود را مسئول و غمخوار مردم و جوانان میدانند و برای "حقوق مردم و تمدن و فرهنگ امروزی و مدرن کردن جامعه" مبارزه می‌کنند، با این مسئله برخورد نکرده است. تنها چند تشکل خارجی متعلق به همجنسگرایان به این کتابچه اعتراض کرده‌اند، به این دلیل که در رابطه با اچ‌آی‌وی و ایدز و و راههای پیشگیری از آن و همینطور موضوع همجنسگرایی یا سکوت کرده و یا با ارائه اطلاعات غلط به سردرگمی‌ها دامن می‌زند.

سیاست و فرهنگ جنسی جمهوری اسلامی و نتایج آن را همه میدانند، و نیازی به پرداختن به آن نیست، مشکل وقتی بدتر می‌شود که نیروهای سیاسی، چه رفرمیست و چه غیر رفرمیست، از این سؤال می‌گزینند که فرهنگ جنسی موجود دارای چه مزیتها و برای کدام بخش از اقشار اجتماعی است؛ نواقص و اشکالات آن کدامهاست و چه برنامه‌ای برای جایگزینی آن دارند. به همین دلیل، در برنامه آنها از سیاست جنسی خبری نیست. و این در حالی است که تجارب ملتهای دیگر نشان میدهد که تنها تغییر شرایط اقتصادی بخودی خود به تحولی محسوس در فرهنگ جنسی جامعه نمی‌انجامد. با همه آنچه گفته شد، ظهور بحرانی فراگیر در جوانان فارغ از خاستگاه اجتماعی‌شان نه امری عجیب است و نه دور از انتظار. این انعکاس روابط ناعادلانه در فرهنگ جنسی حاکم در جامعه، خانواده و در روابط بین ما ایرانیان است.

### چه باید کرد؟

توان، قوه و کشش جنسی در انسان، منبع شادی، لذت و آرامش است، (تولید مثل تنها یکی از کارکردهای این نیرو است) اما بسته به شرایط، جنسیت میتواند اسباب رنج، عذاب، تحقیر و سرکوب هم بشود. همه ما، استثناها بکنار "از ضعف اطلاعات در رابطه با مسائل جنسی ضرر می‌بینیم؛ فرهنگ جنسی حاکم جوابگو نیست، و نیروهای ما از پرداختن به این مسئله واهمه

دارند. اما پی‌ریزی یک فرهنگ جنسی سالم و مدرن، ضرورت و نیاز ایندوره از تاریخ ماست. یک کار عملی که بخصوص جوانان در ایران به آن نیاز دارند، همانا ایجاد موسسه و یا سازمان اطلاع‌دهی و اطلاع‌رسانی در عرصه مسائل جنسی است. چنین موسسه‌ای باید کارکرد و اطلاعات خود را براساس علم و دانش امروزی و بدور از پیشداوریها، تعصبات مذهبی، دخالت دولت و یا دادو ستدهای سیاسی انجام دهد؛ تا بتواند اعتماد لازم را در افراد و بخصوص جوانان برای بیان تمایلات جنسی خود بوجود آورد. سازمانی که وظایف آن از اطلاع‌رسانی در مورد چگونگی پیشگیری از بارداری ناخواسته، تا سقط جنین، تا مشاوره در مورد مسائل و مشکلات عشقی - عاطفی جوانان، تا گرایش‌های جنسی متفاوت، اهمیت ابراز آنها و اهمیت رعایت حقوق همجنس‌گرایان، و از ترتیب سخنرانی در مدارس گرفته تا پخش کاپوت بین جوانان و پیشگیری از بیماریهای مقاربتی. سازمانی که هم در عرصه آموزش و شکل‌دهی افکار عمومی فعال باشد و هم در عرصه متدولوژی، تحقیق و پژوهش.

آموزش صحیح‌مسائل و ایجاد اعتماد، جوانان را از هر قید و بند محدود کننده و سرکوبگر میرهاند. در عوض نسلی مستقل و مسئولیت‌شناس و نه عقده‌ای به جامعه تحویل می‌دهد. مسئله مهم دیگر اینکه بحث جنسیت اما، خواه ناخواه به موضوع سلامت و حقوق فردی و برابری جنسی کشیده می‌شود و درست به همین دلیل است که با توجه به شرایط و داده‌ها و همینطور تجارب کشورهای دیگر در عقب‌راندن فرهنگ جنسی فعلی و شکستن مرزهای آن، تحرک، ابتکار و فعالیت عملی جنبش زنان و همینطور همجنس‌گرایان ایرانی و همه آنانی که از شرایط موجود در رنجند، امری مهم و حیاتی است. برای موفقیت در اینکار این دو جنبش باید از پشت میز دانشگاهی خارج شوند و به خیابان بیایند. این نه به معنای نفی اهمیت کارهای علمی-پژوهشی است و نه بمعنای نفی مسئولیت مردان آگاه جامعه در پی‌یزی تشکلات حمایت‌کننده از جنبش زنان و همینطور مسئولیت نویسندگان، هنرمندان و ... در شرکت فعال در امر کنار زدن فرهنگ جنسی حاکم است. تنها در چنین صورتی است که ما خواهیم توانست، جبهه وسیعی از مقاومت در برابر سنت و مشتقات آن ایجاد کنیم.

#### ۴- هزلیاتی از سعدی و عبید

کیست که گوید به کس اینکه من و کیر من

دوش ز سودای تو هیچ نکرديم خواب

در طلب وصل تو جلق زنان تا سحر

"دیده به بیحاصلی نقش تو میزد به خواب"

گفتم که بیا پیش من ای حور نژاد

گفتا که بیار تا چهام خواهی داد

گفتم که دعا کند بتو مادر من  
گفتا که به دعای مادرم خواهی گاد؟  
سرو قد تو خمیده کی خواهم دید؟  
لعل لب تو مکیده کی خواهم دید؟  
پیراهن تو بتن خیالی دیدم  
شلوار ترا کشیده کی خواهم دید؟  
آمد بنماز آن صنم کافر کیش  
ببرید نماز مومنان و درویش  
می گفت امام مستمند دل ریش  
ایکاش من از پس بدمی، وی از پیش  
دو منظور موافق روی در هم  
همه کس دوست میدارند و منهم  
هر آنچ این را بود، آنرا مهیا  
هر آنچ آنرا بود، این را مسلم  
ای کیر زشوق این کس و کون  
"ما را همه شب نمی برد خواب"  
اکنون که بیافتیم برخیز  
"ای خفته روزگار دریاب"  
کیر میگفت با کس اش کای یار  
" دیده را با تو آشنائی ها ست"  
کس بدو گفت کای چو دیده عزیز  
"از تو در دیده روشنائی هاست"  
"بند شلوار کس گشادم گفت"  
"روز روزِ گره گشائی هاست"

۵- در جواب سئوالاتی در مورد شعر و شاعری، مختصات شعر درون و برونمرزی و.....  
که مجله‌ی آرش برای چند تن از شاعران ارسال داشته، میرزا آقا عسگری جوابیه‌ای نوشته که فقط  
قسمتی از آن در اینجا چاپ میشود.

من آدم قبراق و سرحالی هستم بنام میرزا آقا عسگری. در دو سال آخری که در تهران، مخفی  
زندگی می کردم نام هنری "مانی" را برای انتشار شعرهایم برگزیدم. در ایران مرا با نام اصلی ام

و در خارج بیشتر با نام مانی می‌شناسند. بنابراین ناچارم هردو نام را زیر نوشته‌هایم بگذارم. ۵۰ ساله‌ام. دارای همسر و سه فرزند. ورزش می‌کنم. پیپ هم می‌کشم. شعر، طبیعت و زنان را دوست دارم. تاکنون ۲۷ کتاب به شعر و نثر منتشر کرده‌ام. ۱۰ جلد کتاب هم آماده‌ی چاپ دارم. شاید امسال جلد دوم "خشت و خاکستر" را که اتوبیوگرافی من است منتشر کنم. تا ۱۸ سالگی انشاهای خوبی می‌نوشتیم و از آن به بعد شعر نوشتن، سرگرمی اصلی من شد. دو سوم از عمرم را در ایران و یک سوم اخیرش را در آلمان مصرف کرده‌ام. در ۳۰ سالی که می‌نویسم هر جا به "جمع" و سینه زنی اجتماعی نزدیک‌تر شده‌ام شعرم تاثیرگذارتر و در عوض جوانمرگ شده، و هر جا فرمان دلم را برده‌ام شعرم عمیق‌تر و پایدارتر شده است. شاعر سرخوش و نسبتاً خوشبختی هستم. از دم دمای صبح تا ده و نیم شب کار می‌کنم. خوابم از بیشتر شاعران همسن و سالم منظم‌تر، و ادعایم از همه‌شان کمتر است. چند چیز را خیلی مفت از دست داده‌ام: عشق نخستین، موها، یک مجموعه از شعرهای چاپ نشده و وطنم را.

..... اگر از شعر امروز در ایران می‌پرسید، در حال گذار از ثباتی است که در شکل و محتوای شعر دهه‌های پیشین وجود داشت به شعری که مراحل جنینی‌اش را طی میکند و هنوز نمی‌توان از آینده‌اش حرف زد. فعلا در جهات عمده‌اش - سوای استثناها - پرگو، پرمدها، آشفته و کمی هم لوس است. درست مثل بیابان برهوتی است که اینجا و آنجا یک واحه یا تکدرخت یا بیشه یا چشمه‌ی خنکی یافت میشود. این شعر نتوانسته خود را به تمامی از اسارت فرهنگ مسلط نیاکانی، از اسارت ترس و سانسور دولتی، و یا از خود سانسوری نهادینه شده‌اش برهاند. کمی مشابه این وضع را در شعر برونمرزی هم - بویژه در نزد شاعرانی که جسمشان به خارج پرتاب شده ولی شعرشان هنوز در ایران برجای مانده است - می‌بینیم. بسیاری از شاعران هم‌نسل و جوانتر از نسل من به جای پاسخ دادن به ندای دل یا زمانه‌شان به فرامین تئوریهای ادبی دست و پا بریده‌ی وارداتی، و به اهن و تلپ شبه منتقدین ادبی گردن سپرده‌اند.

..... در دهه‌ی چهل، شاعران باسوادتر از شاعران هم‌روزگار ما بودند، شاملو و اخوان هر کدام یک فرهنگستان بودند. شاعران امروز - بویژه در برونمرز - نگرش مدرن‌تری به جهان دارند. شعر دهه‌ی چهل و پنجاه "درد مشترک" بود و زبان جامعه. شعر امروز در ایران؛ سرگردان مانده که باید زبان جامعه باشد یا زبان فرد؟ زبان زمین باشد یا زبان زمان؟ در دهه‌ی چهل، شعر، یکه تاز میدان بود. در جهان دو قطبی آن زمان تقریباً تکلیف همه چیز روشن بود. مخالفت با دیکتاتوری شاه، هم‌نوایی با انقلابیون ملی و چپ در جهان، سیاه و سفید دیدن پدیده‌ها و جریان‌ها و.... اما اینک آرایش جهانی به هم خورده است. جهان تک قطبی شده، در میهن ما حادثه‌ی غریبی اتفاق افتاده که گذشته بر امروز و شاید بر فردای آن چیره شده است. بنابر این شاعر امروز در میدانی گیر افتاده که سیاست‌های قدر قدرتی، یاس فلسفی و اجتماعی، بحران هویت، بحران ایدئولوژیک، سرگردانی جهانی، تک صدائی سیاست‌های بین‌المللی، بحران فلسفه، و جذابیت‌های آشکار سرمایه‌داری جهانی به مثابه حریف‌هایی که شعر اعتراض و شاعر پر خاشگر را بر نمی‌تابند، و این امر، ذهنیت بسیاری از شاعران را دچار بحران کرده است.

شعر، برترین هنر عصر اسطوره، جادو، دین، و دوران حماسه بود. حالا دوران سلطه‌ی اینترنت، علم، اقتصاد، تکنولوژی و سکس است. تناسب شعر که که متکی بر خیال و عاطفه است با دنیای امروز که متکی بر علم، تکنولوژی و تجربه است رو به کاهش دارد. اگر در دهه‌ی چهل، شعرخوانان ایرانی "عبدوی جط" را نماد رزم و عصیان خود می‌دانستند، حالا بسیاری دنبال یافتن و انتقام گرفتن از او هستند. در دهه‌ی چهل شاعران و شعرخوانان ایرانی، فرهنگ "امام زمانی" داشتند. قرار بود کسی بیاید و سینمای فردین و پپسی کولا را تقسیم کند، ولی حالا- و البته به درستی- دوران محاکمه‌ی این فرهنگ است، چرا که تحقق مدینه‌ی فاضله‌ی ایرانی (انقلاب اسلامی) یک ملت، یک فرهنگ، و یک کشور را دچار تباهی جبران ناپذیری کرد. آن "امام زمان"، آن "عبدوی جط"، آن آرشی که جان در تیر میکرد و کار یک ملت را به تنهایی انجام می‌داد، و آن "سواری که در زمینه‌ی سربی صبح خاموش ایستاده" بود، آن منجی، در شعرهای دیگر و دیگران، ناگهان چون غولی هولناک از درون ما سربرکشید و ظهور کرد و ما را زیر سم‌هایش خرد کرد. ....

اینها شعر یک جامعه‌ی قهرمان پرست و دین خو بود. قهرمان و دین، قبیله، قوم و همه‌ی مردم و پیروان را به دور خویش متحد و یکپارچه میکنند.

...حالا زمانه‌ی ضد قهرمان و دین‌گریزی است. شعر این زمان شعری برای همه‌ی "امت"، خلاق یا خلق نیست؛ بل که برای گروههای کوچک‌تر یا حداکثر برای "جماعتی" بدون "امام جماعت" است. در بهترین حالت، شعر فراگیر امروز شعری است که به نیازهای معنوی بسیاری پاسخ میدهد که پیش از هر چیز منفردانی هستند که نه احزاب، امت یا ملت، بلکه جامعه‌ی انسانی را با همه‌ی تضادهایش تشکیل میدهند.

.....با این تفکر و اندیشه که شعر را از میدان گلا دیاتورهای "دین"، "مکتب"، "حزب"، "امت"، "ایدئولوژی"، "فرهنگ مسلط پدری" و "قهرمانیگری" بیرون ببریم و بگذاریم این طفلک نازک خیال، باریک اندیش، بی‌ساز و سلاح در خلوت خود به کار زلال کردن دل، معنویت، اندیشه، و هویت ما سرگرم باشد. از رویاهای پنهان ما، از روشنائی‌ها و تاریکی‌های اعماق ما، و از بردگی تاریخی ذهنیت ما سخن بگوید.....

..... دهانت را می‌بویند

مبادا گفته باشی دوستت می‌دارم.

این شعر من ایرانی اسیر شده در دامی است که خود بافته‌ام. شاملو در شعر "بن بست" روح جمع را از فردیت خودش عبور داده تا زبان حال بسیاران شده. اما راستی اگر زمانی برسد که دهانها را نبویند، تکلیف این شعر چه میشود؟ بایگانی در تاریخ ادبیات؟ من فکر می‌کنم باید از این هم فراتر رفت و بر زمان غلبه کرد. چون لورکا و حافظ (در بسیاری از شعرهایش). اصلی‌ترین خصیصه شعر امروز- در روزگار برآمد فردیت- همانا امروزی بودن آن است یعنی مقاومتش در برابر قربانی شدن فرد در برابر چیز به اصطلاح مقدسی به نام "جمع و جامعه". نشانه‌های این هویت نوین شعری ایران را - بویژه در شعر برونمرزی- می‌بینیم.

..... تکلیف شعر من این است که ادامه‌ی آزادی، یعنی همانا خودآزادی باشد. آزادی زبان در آزادی

فرم. آزادی خیال در آزادی سبک، آزادی عاطفه در آزادی اندیشه. ما یک بغض فروخورده‌ی تاریخی را با خود و در خود حمل میکنیم که باید بترکانیمش! ما در تمامی دوران حیات فرهنگی و اجتماعی خود، اسیر بوده‌ایم. اسیر دین خوئی، اسیر ساختار قبیله‌ای، و اسیر قدرت‌های زمینی و آسمانی. ما اسیر زبانی بوده‌ایم که تاریخ، دین، عرف و الیگارش‌ی قدرت را در خود نهادینه کرده و به ما منتقل کرده است. زبان فارسی سرشار از فرامین پدرسالاری، دین‌سالاری، و قدرت‌سالاری است. ضرب‌المثل‌ها و زبانزده‌ها همانا فرامین گذشتگان‌اند که مثل ویروسی موروثی در زبان، نسل به نسل تا به ما آمده‌اند. حتی فرمهای بیان ادبی از نوع سنتی و نیمائی‌اش هم دست‌ورالعمل گذشته برای امروزیان و فردائیان است. هنوز هم هرگونه "لغزش وزنی" و ساختارشکنی موجب هجوم منتقدین می‌شود. اگر از واژه‌ی "موج" فعل موجدین را بسازیم- که من ساختم- اعتراض دخیل بستگان به امامزاده‌ی دستور زبان را برمی‌انگیزد. آزادسازی زبان، و به تبع آن فرم، اصلی‌ترین مسئله‌ی شعر امروز است؛ اما پیشتر از آن باید به آزادی تفکر و تفکر آزاد مجهز شویم. من به مولوی، آنجا که می‌خواهد دین را با پوشش عرفان در من بازتولید کند می‌گویم نه! به فرم نیمائی شعر می‌گویم نه! به سلطه‌گرایی زبان شاملو می‌گویم نه! به شبه منتقدین معاصر که می‌خواهند شعر ما مطابق "معیارها و خواسته‌هاشان" باشد می‌گویم: "بگذارید خودم باشم! آزاد باشم! من اصلاً برای شما نیستم که شعر می‌گویم! برای دلم و دلپهایی که همجنس دلم هستند می‌گویم! نمی‌خواهم شاعری باشم برای همه، برای جامعه‌ای که هویت فردی شما را در خود ذوب کرده است. می‌خواهم صدای شکستن این ساقه ترد بهاری در هجوم این توفان قرون وسطائی باشم. می‌خواهم صدای نیازهای عاطفی آدم ترسخورده‌ای باشم که چندین هزار سال در من قایم شده و جرات اظهار وجود ندارد. یعنی می‌خواهم صدای تک صداها باشم. صدای آزادی. صدای فرد، صدای اقلیت!"

## ۶- غریبه

از حمید ک.

سه ماهه که از زخم جدا شده‌ام. آپارتمانی در محله‌ای دورافتاده کرایه کرده‌ام. اتاق خوابم در زیر زمین خانه واقع شده، با پنجره‌ای همکف خیابان. روزهای چهارشنبه وعده دیدار ماست. هر هفته، روز چهارشنبه، درست سر ساعت ۱۲ می‌آید. زنگ می‌زنند، در را باز می‌کنم، وارد می‌شود؛ بدون هیچ سلامی و یا کلامی. یگراست از پله‌ها پائین می‌رود، وارد اتاق خواب می‌شود، یواش و بدون عجله‌ای لباسهایش را یکی یکی در می‌آورد و روی صندلی می‌اندازد. لخت روی تخت دراز می‌کشد. بدنالش می‌روم، لباسم را درمی‌آورم و کنارش دراز می‌کشم. سکس‌مان که تمام شد، باز بدون هیچ حرفی، به دستشوئی می‌رود، خودش را می‌شوید، به اتاق خواب برمی‌گردد، لباسش را می‌پوشد. نگاهی بمن می‌اندازد- یعنی هفته دیگر هم منتظرش باشم، و از در بیرون می‌زند. اسمش چیست؟ کارش چیست؟ شوهر دارد؟ بچه‌دار است؟ خوشبخت است؟ کجا زندگی میکند؟.....؟

مطلب (میخ کفر) بصورت پی دی اف در شماره دو چاپ شده بود که جداگانه  
بپیوست ارسال میشود.



## میخ کفر در سرزمین اسلام

دو سال پیش برای دو هفته مرخصی به ایتالیا رفتم. روزها را به گشت و گذار و دیدن جاهای تاریخی و زیباییهای شهر روم میگذراندم و شبها تا ساعتهای ۱۱-۱۰ در کافه و یا رستورانی تا بعد دو ساعت در اختخواب را صرف خواندن کتابی و یا تاریخچه محلی که قرار بود فردا ببینم، صرف کنم. مشکلی که یک توریست ممکن است در ایتالیا داشته باشد اینکه، خیلی از مردم انگلیسی حرف نمیزنند و اگر تو این وسط کسی را گیر بیاوری که انگلیسی بلد باشد، خود نعمتی است. بعد از چند شب و روز، تصمیم گرفتم به یکی از بارهای گی‌های ایتالیا بروم. با هزار زحمت جایی را پیدا کردم، و وارد شدم. آه، نمیدانید چه مردان زیبا و خوش تیپی، بدبختی اینکه کمتر کسی انگلیسی میدانست، تا اینکه متوجه شدم مردی به فاصله ۱۲-۱۰ قدمی دارد به من نگاه میکند، خوش تیپ بود، و حدوداً ۴۵ ساله، بهر حال بعد از مدتی نزدیکتر آمد و شروع به صحبت کردیم، دیدم یارو آمریکائی است و او هم اینجا توریست است. وقتی به او گفتم که من ایرانی هستم و در آمریکا زندگی میکنم خیلی خوشحال شد و گفت که گی‌های خاورمیانه خیلی خوشش می‌آید اما هیچ وقت با مردی از خاورمیانه سکس نداشته. گفت که سابقاً کشیش کاتولیک بوده و بخاطر همجنسگرایی‌اش کلیسا را ترک کرده و حالا با یک سازمان کمک به بیماران ایدز کار میکند.

همینطور که حرف میزد، چشمهایم لای پاهایش لغزیدند و یارو سریع متوجه شد چرا که دیدم خیلی یواش و با احتیاط با دستش کیرش را خاراند در عین حال که با چشمانی پرهوس نگاهم میکرد. کمی خجالت کشیدم ولی درعین حال حسابی هوسی شده بودم. سرتان را درد نیاورم، شب با هم به هتل رفتیم، و بعد او نوشیدن شرابی به هم به رختخواب رفتیم. هیچوقت تو عمرم اینهمه از لب گرفتن لذت نبرده‌ام که با این مرد زیبای آمریکائی. و او هم همین را اعتراف کرد. زبانش در دهانم بود، کیر بزرگش در دستم و کونم جولانگاه دست دیگرش بود. بعد از مدتی، مرا روی کمر خواباند، پاهایم را روی شانه‌هایش انداخت و کیرش (با کاپوت) را در کونم گذاشت. گفت من مسیحی هیچوقت یک مسلمان را نکرده‌ام. همینطور که کونم در برابرش باز بود گفتم: یک بچه مسلمان روبروی توست و سرزمین اسلام هم در برابر تو، پس تا میتوانی میخ خود را در سرزمین اسلام (البته سابق) فرو کن؛ و فرو کرد کیر کلفت و بزرگش را و چه فرو کردنی، و دردی همراه با لذتی توصیف نشدنی بجانم ریخت.





خیس شده بود، خیس خیس، انگشتانش را از بهشتی‌اش بیرون کشید، با مهر نگاهشان کرد، لبخندی زد، غلطید، ملافه را بدور خود کشید و خوابش برد.

## ۲- الهه ونوس

نوری ضعیف، اتاقی نیمه روشن؛ لخت و عریان به یک صندلی در وسط اتاق زنجیر شده‌ام. صدای قدم‌هایت را میشنوم. به در نزدیک می‌شوی. با سیگاری در گوشه‌ی لب و حالتی از لابلالی وارد می‌شوی. با کمی فاصله از من می‌ایستی؛ دکمه‌های پیراهنت را باز می‌کنی. مثل همیشه پستان‌بند زنده‌ای؛ پستان‌هایت مثل دو سیب رسیده بیرون میزنند. دور اتاق قدم می‌زنی. تصمیم می‌گیری که لخت شوی. ابتدا کمر بند و بعد دکمه‌ی شلوارت را باز می‌کنی، پاهایت را یک به یک از زمین بلند می‌کنی که از شلوارت خلاص شوی.

روی صندلی راحتی اتاق لم می‌دهی و یک راست در چشمانم خیره می‌شوی تا قدرت و تسلط کامل خودت را به رخم بکشی؛ زنی سلیطه که با قدرت مردی را غلام‌وار به زنجیر می‌کشد. ناظر صحنه‌ام اما کاری نمی‌توانم بکنم. سه-چهار قدم بیشتر از هم فاصله نداریم، راضی و خشنودم؛ غلامی هستم حلقه بگوش، تحت فرمان زنی که می‌داند چه می‌خواهد.....

پاهایم را روی هم می‌اندازی. نگاهم در درز لای رانهای گوشتالودت گم می‌شود. دست می‌بری و کیر کاشی را از قفسه بیرون می‌کشی، با دقت آن را برانداز می‌کنی، می‌دانم، در کاربرد آن خبره‌ای، راه و رسم لذت بردن را می‌دانی. کماکان نسبت به من بی‌قید هستی، گویا در اتاق حظوری ندارم. کیر کاشی را لای پاهایت می‌بری و با آن آلت تناسلی‌ات را نوازش می‌کنی، آن را در خود فرو می‌دهی، تا ته. وقتی به حالت اورگاسم می‌رسی، دست نگه می‌داری، نفسی عمیق می‌کشی، کمی سرت را به یک سو خم می‌کنی؛ مثل اینکه داری به حرکت بعدی می‌اندیشی که چه بلائی سر من دریاوری.

کماکان لخت و در زنجیرم، اما آنچنان راست کرده‌ام که بر تنم سنگینی می‌کند. به من نزدیک می‌شوی و با آنچنان فاصله از من می‌ایستی که موهای آلت تنها چند سانتیمتر با صورتم فاصله دارند.

کیر کاشی را چند بار لای پاهایت فرو می‌بری و بیرون می‌کشی، نگاهی به آن می‌اندازی و بعد نگاهی به من، آن را به لب‌هایم می‌رسانی، با گرسنگی آن را می‌لیسم. می‌خندی. اینبار انگشتانت را لای پاهایت می‌بری و بعد آنها را به من می‌رسانی؛ می‌لیسم؛ با لذت، با هوس. گویا نگاه گرسنه‌ام را روی تنت حس می‌کنی، به رحم می‌آئی، نزدیک می‌شوی، زبانم به آلت می‌رسد..... بوی زهم ماهی. چه مزه‌ای.

چکه‌ای آب از کیرم می‌چکد، آن را با کیر کاشی صید می‌کنی و به دهانت می‌رسانی. لبخند رضایت بر لبانت می‌نشیند، خم می‌شوی و کیرم را در دهان می‌گیری. این بهترین لحظه‌ی زندگی است، حداقل برای مردی چون من که غلامی باشم ناچیز، تحت کنترل کامل و بی‌شک و شبه‌ی زنی مصمم و سلیطه همچو تو باشم؛ غلامی حلقه بگوش و در خدمت آماده؛ در خدمت الهه ونوس. پاهایت را باز می‌کنی تا بندرگاه کشتی پر بارم شود، روی کیرم می‌نشینی و حرکاتت را شروع می‌کنی. نفس‌هایمان تندتر و تندتر می‌شوند. می‌میرم. زنده می‌شوم و باز می‌میرم و زنده می‌شوم.....

انفجار

مثل آتشفشانی، در اعماق وجودم منفجر می‌شوم، آبم همچون سیلی با قدرت راه خود را در درگاهت باز می‌کند. حس می‌کنم، سیل اسپرم‌هایم را پایانی نیست، هی بیرون می‌زنند، دسته دسته. تنها لحظه‌ای بعد اورگاسم را حس می‌کنم، از جیغی که می‌کشی، از انقباض ماهیچه‌های درگاهت.

در آغوشم می‌گیری، عرق تن‌هامان در هم می‌آمیزد، یکی می‌شویم. زمان از حرکت باز ایستاده. دقیقه‌ای بعد، مهربان و با شفقت دست می‌بری و زنجیر را از دست و پاهایم باز می‌کنی و می‌گوئی: غلام کوچولوی من. می‌گویم: متشکرم.

و این تنها کلماتی هستند که امشب بین ما رد و بدل شده‌اند.

### ۳- می‌خواهم حشری‌ات کنم

می‌خوام کیر تو بخورم که حشری‌ات کنم؛ آنچنان حشری که بترکی. زیپ شلوارت را باز می‌کنم، آرام در برابرت زانو می‌زنم، لب‌هایم را بدور کیرت سفت و شق شده‌ات حلقه می‌کنم. می‌خواهم نبض رگ‌های کیرت را در دهانم حس کنم، اوج هوس‌ات را نظاره کنم و هی حشری‌ترت کنم. کماکان سر توت‌مات را میلیسم، تا حلقوم در دهانم می‌کنم، سرم را بالا می‌گیرم و در چشم‌های پرهوس‌ات خیره می‌شوم. می‌بینمت که با دهانی باز، آه آه کنان نگاهم می‌کنی؛ لب‌خند می‌زنم؛ لای پاهایم و درگاهم خیس خیس است.

سرت را به عقب می‌بری، آه میکشی، به نفس نفس می‌افتی، با هردو دست به موهایم چنگ می‌زنی و سرم را محکم روی کیرت فشار می‌دهی.

روی قالی کف اتاق می‌خوابی. با دستم ته کیرت را می‌گیرم و آرام روی آن فرود می‌آیم. تخم‌هایت مثل نگهبانانی امین در دروازه‌ام اعلام حضور میکنند، مطمئن می‌شوم، خودم را به پائین فشار می‌دهم، کیرت در درگاهم میلغزد و جولانش را شروع می‌کند. بالا می‌روم، فرود می‌آیم، بالا می‌روم، فرود می‌آیم، تندتر، تندتر و باز هم تندتر و سریع‌تر. هردو به نفس زدن افتاده‌ایم، تندتر و تندتر. حس می‌کنم آبت، این شربت شیرین دلها، براه افتاده؛ پیامش را شقی رگ‌های کیرت به من میرسانند، بلند می‌شوم و با حرصی آنچنانی، کیرت را در دهانم می‌بلعم، تا ته و دهانم پر می‌شود از آب زلال چشمه‌ی شادی، مهربانی و عشق، از اسپرم‌های شیرین و نمکین‌ات که از بی نهایت تو می‌آیند. می‌نوشم همه را، لذت، هوس، تو را و خودم را.

باریکه‌ای از اسپرم در کناره‌ی لب‌هایم جاری است، لب‌خند می‌زنم، خرسندم و کماکان شهوتی. با دست‌هایت باسنم را محکم می‌گیری و بسمت دهانت میکشی؛ روی صورتت می‌نشینم و لای پاهایم و درگاهم جولانگاه زبانت می‌شود.....

### ۴- وجدان راحت چایکوفسکی

از نادر

چایکوفسکی را همه می‌شناسند، و شاید کمتر کسی باشد که وقتی اسم او را می‌شنود، سمفونی شماره‌ی پنج و دریاچه‌ی قو به ذهنش تداعی نشود. در باره‌ی موسیقی چایکوفسکی زیاد گفته و نوشته شده، اما زندگی خصوصی این هنرمند بزرگ برای بسیاری از ایرانیان

مادرم، نه وجود داشته‌اند و نه هرگز وجود خواهند داشت." (از یادداشتهای چایکوفسکی در باره‌ی مادرش)

پدرش در منطقه‌ی محل سکونت خود در نزدیکی مرز سیبری نسبتاً سرشناس بود و در سی و هشت سالگی با الکساندرا ازدواج کرد. این خانواده در پنجم ماه مه ۱۸۴۰ صاحب دومین فرزند خود شد: پیتر ایلیچ چایکوفسکی.

پیتر ده ساله بود که تصمیم گرفت وکیل شود و در همان سال برای گذراندن دوره‌ی دوسالگی آمادگی حقوق به پترزبورگ رفت؛ مادرش در این سفر همراه او بود، اما موقع بازگشت مادر جدائی از او برای پیتر نوجوان آسان نبود. وقتی مادرش سوار قطار شد هیچکس نمی‌توانست این کودک حساس را آرام کند تا جائی که او حتی پشت سر قطار شروع بدویدن کرد. تاثیر این جدائی بر پیتر آنچنان شدید بود که در اواخر عمر از آن بعنوان یکی از وحشتناکترین لحظات زندگی یاد کرد.

در پترزبورگ بود که به موسیقی نزدیکتر شد. بیش از همه، اپرای "یک زندگی برای تزار" اثر گلینکا، اثری که نقطه‌ی شروع موسیقی ملی روسیه گردید، بر او تاثیر گذاشت. او بعدها کارمند وزارت دادگستری شد اما سال ۱۸۶۱ سال چرخش در زندگی او محسوب میشود؛ او زندگی کارمندی و معاشرتهایش را رها و به تحصیل موسیقی پرداخت. "رویای زمستان" اولین سمفونی اوست که آنرا بسال ۱۸۶۸ نوشت، هرچند که در آنزمان تجربه‌ی چندانی در این کار نداشت.

چایکوفسکی فردی غمگین، افسرده و گوشه‌گیر بود. خصوصیات و تمایلات درونی او در تضاد آشکار با شرایط اجتماعی و فرهنگی آن دوره بود. او تضادها و کنش‌های حاد درونی داشت که هیچگاه از آنها فارغ نشد. "اورت هلم" در کتابش درباره‌ی چایکوفسکی مینویسد: "شاید روانشناسی مدرن و بخصوص روانکاوای فروید میتواند به او کمکی بکند." میگویند که چایکوفسکی پزشک خود شد و داروی نجات را در موسیقی یافت. ولی تبیین این موضوع همانقدر مشکل است که بپذیریم کافکا با نوشتن "مسخ" و "نامه به پدر" با کمک روانشناسی فروید، به مداوای خود نائل شد؛ هرچند که تاثیر مسکن این تلاشها در هردو مورد کافکا و چایکوفسکی غیرقابل انکار است. هردو هنرمند، در تنهائی خود غوطه میخوردند و تنهائی هم بقولی اتاق زایمان خلایقتهاست.

چایکوفسکی در جواب سئوالی در نامه‌ی خواهرش که چرا ازدواج نمی‌کند، مینویسد: "..... کوتاه سخن اینکه زندگی خانوادگی برای من غیرقابل تصور است." او در اینجا به احساسات درونی اش اجازه میدهد، که هدایتش کنند، تسلیم میشود و آنها را بازگو می‌کند. او در نامه‌ای به برادرش چنین مینویسد: "در این روزها من بتو و به خودم فکر کرده‌ام، به آینده‌ام و نتیجه‌ی افکارم این تصمیم قطعی است که به هر قیمتی و با هر کس که دست دهد، تن به ازدواج دهم." سئوال این است که چرا چایکوفسکی بهر قیمتی که شده میخواست "تن به ازدواج دهد؟" امروز جوابدادن به این سئوال نباید چندان مشکل باشد؛ او تسلیم ارزشها و نرمهائی شد که هر کدامشان، شاخه‌ای از درخت رویاها، احساسات و عواطفش را سرمیبرد. نام "رویاهاى زمستان" برای اولین سمفونی نباید نام بی‌مسمائی باشد. از خاطرات جالب چایکوفسکی یکی این است که روزی لئو تولستوی در کنار او نشست و به موسیقی اش گوش میدهد که ناگهان اشکهای تولستوی سرازیر می‌شوند.

امروز بر همگان آشکار است ( و آنها که نمیدانند- بدانند) که چایکوفسکی همجنس خواه بود و تابو بودن همجنس گرایی در آن دوره، او را مجبور به انجام کاری برخلاف میل و رغبت درونی اش کرد: ازدواج با یک زن.

مهم این نیست که چایکوفسکی کی و برای چه کسی این میل درونی خود را فاش ساخته است ( چیزی که از یادداشتهای او و بیوگرافی ای که برادرش مودست در سال ۱۹۰۰ نوشت- کاملا مشهود است)، هرگاه که این احساس منشا درگیری و تضاد درونی او نبوده باشد. او باتوجه به شرایط آن دوره، احساس خود را " غیرطبیعی " میدانست و ترس از " رسوا شدن " او را

همچنان ناشناخته است. میگویند که چایکوفسکی مردی افسره، غمگین و عزلت طلب بود و بسیاری رمز موفقیت او را در ترجمه‌ی دردهای درونی اش بزبان موسیقی میدانند. مادرش الکساندرا دارای پدری نیمه روسی و نیمه فرانسوی بود؛ صدایی گرم و دلنشین ناگهان بدون اشت و خوب پیانو میزد. بی شک او اثر مهمی بر زندگی هنرمند داشت: " دستهایی همچون دستهای می رنجاند. " اینکه در سی و هفت سالگی با بی میلی غریزی نسبت به ازدواج، مقدمه و بدون عشق، با زنی ازدواج میکنم، کار بسیار مشکلی است ..... وجدان من راحت است. من بدون عشق ازدواج می کنم چرا که شرایط اینرا حکم می کند و من توان رفتاری برخلاف شرایط را ندارم. " ( از نامه چایکوفسکی به خواهرش) او در نامه‌ی دیگری به برادرش آناتول درباره‌ی ماه عسلی که هفت روز طول کشید، چنین می نویسد: " ..... این غیر قابل تحمل و گذشت است که من بشکلی دور از چشم زخم حرکتی ناشایست انجام دهم، من اینرا بوضوح برایش روشن کرده ام که او فقط می تواند روی عشق برادرانه‌ی من نسبت به خودش حساب کند. " در همین دوره است که او سمفونی شماره‌ی چهارم خود را مینویسد و مدتی بعد " دریاچه قو " را.

زندگی خانوادگی برای او رنجی بی پایان بود، در مسکو شبی از خانه بیرون می زند و در جای خلوتی، در آن شب سرد تا نیمه در گودال آبی وارد شده، همانجا می ایستد؛ در برگشت به خانه میگوید که در آب افتاده. این عمل او میتواند به، دال بر تلاشش برای خودکشی تلقی شود، اما این فرضیه محتملتر است که او برای از پا درآوردن آن تضاد درونی که کلافه اش کرده بود، دست به چنین کاری زده باشد. زندگی زناشوئی او فقط سه ماه بطول کشید و بعد از آن به پترزبورگ برگشت و دیگر دیداری بین او و زنش صورت نگرفت. چایکوفسکی در سال ۱۹۸۳ به مرض وبا، همان مرضی که مادرش را از او گرفت، دچار شد و در تاریخ سوم نوامبر همان سال درگذشت.

مطلب (مفاهیم) بصورت پی دی اف در شماره ۳ چاپ شده بود که جداگانه  
بپیوست ارسال میشود.

## باز تولید مفاهیم کهنه یا اغتشاش فکری؟

نگاهی به نوشته آقای حسن مکارمی در آرش ۷۴

بمناسبت هشتم مارس سال ۱۹۹۹، مجله آرش میز گردی با چند زن فمینیست ایرانی مقیم آلمان ترتیب داده بود. نیز، نظرات مطرح شده در این میز گرد در آرش شماره ۷۳ هم چاپ شده بود؛ که حول مسائل و خواسته‌های زنان، همجنسگرایی، سکسیسم، دگرجنسگرایی اجباری و مردسالاری دور میزد.

آقائی به اسم مکارمی طی مقاله‌ای در شماره بعدی آرش (۸۴) به بررسی موضوعات مطروحه در میزگرد آرش پرداخته، که جای تامل بسیار دارد و نباید با سکوت از کنار آن گذشت.

در یکی چند سال اخیر، طرح مسائل زنان و مردان همجنسگرا، دچار یک تحول مثبت شده و آن جهش از حالت مونولوگ به حالت دیالوگ است. "بررسی" آقای مکارمی را در همین رابطه مثبت ارزیابی میکنم، علاوه بر آن ایشان یکسری خواسته‌هایی مطرح میکنند که کسی مخالف آنها نیست، مانند لغو اعدام در ایران، از بین بردن بهره‌کشی و همچنین سوء استفاده جنسی از کودکان و...، نقاط اختلاف اما شیوه نگرش به خانواده و برداشت از نقش آن، تعریف از سکسیسم، همکاری و اشتراک مساعی فمینیستها و همجنسگرایان در مبارزه با مردسالاری، دگرجنسگرایی اجباری و بالاخره اهمیتی که هر کدام به طرح مسائل و حقوق همجنسگرایان از جمله زنان لزبین در ایران امروز قائلیم. بد نیست اشاره کنم که نه تنها مکارمی که بخشی از نیروهای سیاسی و فرهنگی ما هم طرح مسائل و حقوق زنان لزبین و کلاً همجنسگرایان را زودرس و "بی هنری در سیاست" میدانند؛ بهمین دلیل روی این نوشته‌ها تنها با آقای مکارمی که با همه طرفداران چنین نظریاتی است.

جنسیت و مسائل جنسی در ایران، همچنان عرصه‌ای بکر، دست نخورده، ناشناخته، پر رمز و راز و در نتیجه آغشته به تعالیم کهنه، خرافی و مذهبی است که انسان ایرانی را از خود بودن و برای خود بودن باز میدارد. در نتیجه در فرهنگ ما، جنسیت که خود علم وسیعی است، در هاله‌ای از تقدس دروغین، زهد گرایی، خوارداشت تن و در نتیجه به "موضوع زیر شکم" تقلیل داده شده و نیاز جنسی، بعنوان یک نیاز حیوانی قلمداد میگردد و از دامن چیدن از لذات بعنوان صفتی برجسته یاد میشود. در چنین فضائی، هر تلاشی برای ورود به عرصه جنسیت و شکافتن هاله آن، نوعی تخطی از قرار و مدارهای تعیین شده و در نتیجه مهر چپروی میخورد، یا با هزاران دلیل و مدرک و فرضیه از جمله فرضیه نسبیت فرهنگی سعی میشود حتی نخبگان و روشنفکران را از شروع چنین گفتمانی پرهیز دارد.

این درست است که "واژه‌ها بار فرهنگی هزاره‌ها را بر دوش می‌کشند" اما چنین واژه‌هایی که متاسفانه فراوان هم هستند، بهیچوجه بیانگر درون پنهان حداقل انسان امروزی ایرانی نیستند. و این همان نکته ظریفی است که توجه به آن اهمیت دارد و تلاش برای کنار گذاشتن "بار هزاره‌ای" که مصداق زندگی امروزی نیستند، به یکی از اولویتهای همه کسانی تبدیل میشود که نگران و دلسوز دمکراسی و پیشرفت ملت و کشورند، وگرنه ما همچنان در غربت سنت‌ها خواهیم ماند. موضوع دیگر اینکه، "بکارگیری درهم واژه‌ها" ممکن است در جائی "نشانه گرفتاری اندیشه" باشد، اما آنجا که به گفتمان جنسیت، مدرنیسم، همجنسگرایی و فمینیسم باز میگردد، ایراد "گرفتاری اندیشه" دال بر ناآشنائی و نامأنوس بودن چنین گفتمانی در ذهن هاست و ذهن به تفکر عادت نکرده،

ما را ، بجای کار و تلاش بیشتر برای آشنا شدن با مفاهیم تازه گفتاری و نوشتاری ، بسمت ایراد چنین اتهامی

به حاملان گفتمانهای تازه و امروزی ، بکشاند تا رخت اندیشه‌ای خود را پنهان کرده باشیم؛ و کار ساده دفاع از ارزشهای کهنه را نشانه در دست داشتن "نبض جامعه" جا بیندازیم؛ و نوشته آقای مکاری درست چنین "پیامی" را القاء میکند.ایشان، مثل متاسفانه، بسیاری از هموطنان نیاز جنسی را "نیاز حیوانی" میدانند. برآستی چرا؟ اگر تعقل و اندیشه و خرد ما را از "حیوان" جدا میکند، در عوض ما چیزهای مشترک زیادی با حیوانات داریم مثل احتیاج به غذا، آب و هوا، بچه دار شدن، احساس عشق و علاقه به فرزند و حتی خود را برای آنها به خطر انداختن. چرا اینها را "حیوانی" نمیدانیم؛ وانگهی، دقت در رفتار و کردار حیوانات نشان میدهد که آنها هم از "خرد و تعقل" خاصی پیروی میکنند. از آن گذشته در کجای جهان و در کدام کشور متمدن، نیاز جنسی بعنوان "نیاز حیوانی" با آن برداشت خاص ما ایرانیان، دانسته میشود؟

ایشان، فمینیسم را از مبارزه برای "بیان آزاد انتخاب گرایش جنسی" جدا میدانند. فمینیسم، علیرغم شاخه شاخه شدنهای فراوان، اما نه تنها نفی که نابودی مردسالاری و کسب برابری حقوق زنان با مردان در همه عرصه‌های زندگی را همچنان مد نظر دارد. این برابری نه تنها باید در قوانین تثبیت شود بلکه مهمتر از آن باید در ذهنیت و فرهنگ اجتماعی و روابط روزمره شهروندان نیز بازتاب خود را داشته باشد. چرا چنین جنبشی، نباید با دیگر جنبشهای اجتماعی همسو اشتراک مساعی، همفکری و همکاری داشته باشد؟ سکسیم ، بعنوان یکی از مظاهر مردسالاری، جنسیت مستقل زن را بر نمی‌تابد، زن را "مزرعه مرد" میدانند و او را وسیله‌ای برای ارضاء تمایلات جنسی مرد بحساب می‌آورد. بنا بر چنین تفکری که متاسفانه آقای مکاری نیز از آن برکنار نیستند ، زن "راه آموز" ( کسی که را و چاه به او نشان داده میشود، مثل کارآموز).

و مرد "راه بر" و "جدا ساز خوب از بد و نماینده قانون هستی و جهان و اجتماع" تعریف میشوند. با چنین روحیه و تفکری ، صدا البته، به انتخاب یک زن لژیون در تعیین شیوه زندگی دلخواه و مبنی بر تمایلات روحی، روانی، عاطفی و حتی بیولوژیکی خود و اختیار یک زن دیگر برای زندگی مشترک و تشکیل خانواده با او، وقعی گذاشته نمیشود، حال، مردان همجنسخواه را هم به این مسئله اضافه کنید که با نفی سکسیم ، مردسالاری و نقشهای از پیش تعیین شده اجتماعی، مردان دیگری را بعنوان شریک زندگی خود برمی‌گزینند. سکسیم ، مردسالاری و دگر جنسگرائی اجباری ( بعدا به این اشاره خواهیم کرد)، در عمل در مقابل همه انسانها و نیروهای قرار میگیرد که اقتدار و تحکم آن را به چالش میخوانند و صد البته، برای مهار ، تضعیف و در نهایت شکستن مردسالاری و مختصات آن ، همکاری این نیروهای ذینفع نه تنها مهم، که حیاتی است.

در نوشته مکاری، نوعی شیفتگی و تقدس نسبت به سنت و فرهنگ بومی دیده میشود و خواستار ادامه آن تصویر دگرساز و مجاز از "دیگران" در ذهن جامعه و تداوم "بار هزاره‌ای" واژه‌ها شده . و از زاویه ضرب و تقسیم و یا تحت لوای ملاحظات سیاسی- اجتماعی بر ادامه خودکامگی، خشونت و شکل گیری انسانهای مطیع، محافظه کار و نقال با قرائت‌های کلیشه‌های از واژه‌ها و فرهنگ هستند. در حالی که امروز بیش از هر زمانی، تاولها را باید بیشتر زد و هر چه زودتر و عمقی‌تر، بهتر، چرا که برای تضمین پیشرفت و تعالی جامعه در همه عرصه‌ها، ما راهی جز، ورود به میدان تفکرات انتقادی، تقدس زدایی از فرهنگ بومی ، عقلانی کردن آن و شستشوی واژه‌ها از غبار اعصار، چاره دیگری نداریم. برای اینکار، قبل از هر چیز، باید این عارضه فرهنگی باور ناب به سنت و فرهنگ بومی داشتن را از خود دور کنیم. نکته عمده و کلیدی اینکه

فاصله گرفتن از باورهای کهنه، انتقاد از فرهنگ حاکم و مقابله با اقتدر و چنگ اندازی فرهنگ و ارزشهای ظاهراً عمومی به حقوق شخصی، نمیتواند از تقویت جنبشهای نوآور، سنت شکن و انتقادی از جمله جنبش زنان، همجنسگرایان، طرفداران محیط زیست و امثالهم جدا باشد. رست بدین دلیل که یکی از مختصات فرهنگ حاکم، نادیده گرفتن و "ناپیدا" کردن خرده فرهنگهای اجتماعی است تا مبادا به اقتدار آن در اذهان لطمه‌ای وارد شود. و این محکی برای صداقت و جدیت نیروهای مدعی مدرنیسم و مدافع حقوق بشر است.

آقای مکارمی، خانواده را پایه "تولید مثل" که بر "دو جنس مرد و زن استوار است" میدانند. اما این مفهوم سنتی خانواده است و چنین مفهوم و برداشتی دهه‌هاست که ترک خورده و نه آسمانی بزمین رسیده و نه امام زمانی ظهور کرده و نه مردم بی اخلاق شده‌اند. خانواده مدرن و امروزی ممکن است از دو زن همجنسگرا تشکیل شده باشد و یا دو مرد همجنسخواه و یا زن و مردی که تصمیم میگیرند برای مدتی (بدون دخالت و اجازه دولت و یا مذهب) با هم زندگی کنند. و یا یک مرد بای سکشوالی که ممکن است زمانی با یک زن تشکیل خانواده دهد و فردا روزی با یک مرد. امروز در کشور کوچکی مثل سوئد، بیش از چهل هزار کودک وجود دارند که در خانواده‌های غیر سنتی رشد میکنند. و این تنها به سوئد محدود نمیشود. حتی در بین ما ایرانیان خارج از کشور هم چنین کانونهای گرم خانوادگی غیرسنتی فراوانند. من شخصاً چنین خانواده‌ای دارم.

حتماً میپرسید وضعیت چنین کودکانی و عوارض چنین کاری چیست؟ برای دریافت جواب میتوان به نتایج تحقیقات مجلس سوئد در باره این کودکان مراجعه کرد که اوائل امسال منتشر شد. فقط بطور خلاصه بگویم که طبق نتایج تحقیقات گفته شده، این کودکان نه تنها کمبودی از نظر مالی، عاطفی و.... به نسبت دیگر کودکان ندارند بلکه، از موقعیت بهتری برای رشد و تربیت هم برخوردارند و کمتر از هم سن و سالان خود در خانواده‌های سنتی مورد آزار و تحقیر قرار میگیرند؛ و چنین خانواده‌هایی حتی بیشتر از والدین در خانواده‌های سنتی تلاش میکنند که فرزندان آنها با هر دو جنس زن و مرد در تماس باشند. از طرف دیگر، طبق آمار، در اکثر موارد، تجاوز به کودکان و آزار و اذیت آنها در همان خانواده‌های سنتی که شما مدافع آنها هستید، صورت میگیرد. مهمتر از همه، همانطور که اشاره شد، مکارمی، در نوشته خود، مادر را "راه آموز" و "جانبخش" و پدر را "راه بر" و "جدا ساز خوب از بد و نماینده قانون هستی و جهان در اجتماع" معرفی کرده‌اند. آیا این همان تفکری نیست که میگوید زن نباید قاضی شود، و یا بدون اجازه شوهر حق خروج از خانه را ندارد؟ این دیگر نه اغتشاش فکری که تلاش برای بازتولید مفاهیمی هر چند حاکم، اما پوسیده و کهنه شده است، مفاهیمی که دیر زمانی است مبنای نیازها، خواسته‌ها و امیال مشترک ما ایرانیان نیستند. شور و حرکت داخل و تلاش و فعالیت خارج برای خلاص شدن از موقعیت فعلی، خود دلیلی بر این مدعاست. اگر خانواده، واقعا آنچنان است که آقای مکارمی ترسیم کرده‌اند، دیگر لزومی به نمایش قدرت و فشار بر "مخالفان" خود نباید داشته باشد. اما سؤال اینکه چه تعداد از این خانواده‌های مورد نظر واقعا بر اساس اراده و انتخاب آزاد اعضا، آن تشکیل شده‌اند؟

آقای مکارمی در رابطه با این گفته زنان شرکت کننده در میزگرد که "گرایش به همجنس، دگر جنسگرائی اجباری را به زیر سؤال میبرد"، از کشف مهم خود خبر میدهند و با احساسی از شغف و آمیخته با عصبانیت از "شکافته شدن درون" اطلاع میدهند و مینویسند: "اینجاست که دگر جنسگرائی که طبیعی‌ترین شیوه ارضاء جنسی آدمی است، اجباری جلوه داده میشود." اینکه دگر جنسگرائی طبیعی

است، کسی حرفی ندارد اما با "طبیعی‌ترین" دانستن آن که بمعنای کمتر طبیعی دانستن دیگر گرایش هاست، نمیتوان موافقت کرد. دگر جنسگرایی، بیشتر مرسوم است و در هر اجتماعی ۸۹ درصد مردم چنین گرایشی دارند، اما ۱۱ درصد هم از گرایش‌های دیگری پیروی میکنند (به آمار سازمان ملل در اینباره میتوان مراجعه کرد)، اصلاً چه کسی ادعا کرده که دگر جنسگرایی در تمام حالات آن اجباری است؟ اما این بمعنای سرپوش گذاشتن و نادیده گرفتن دگر جنسگرایی اجباری هم نیست.

تنها در یک جمع و تفریق ساده میتوان دگر جنسگرایی اجباری را ترسیم کرد: از یکطرف زنان لژیون ایرانی هستند که در نتیجه اخلاق اجتماعی، ناموس بازی، بی حقوقی زنان در خانواده و اجتماع، عدم رعایت حقوق همجنسگرایان، برسمیت نشناختن دیگر اشکال خانواده، نفوذ مردسالاری در دهلیزهای رفتاری و کرداری و اندیشه‌ای جامعه و بسیاری دلایل دیگر، برخلاف میل خود تن به ازدواج با مردان داده‌اند؟ از طرف دیگر، مردان همجنسگرا که باز بنا به همان دلایل گفته شده، مجبور به ازدواج شده‌اند، را هم به آنها اضافه کنید. ترانسسکشوالها و ترانس جندها هم هستند، همینطور زنان و مردان دوجنسگرا، عبارتی بای سکشوالها و

همچنین زنانی که در نتیجه خشونت مردان در خانواده، عطای زندگی دوجنسگرایانه را به لقای مرد می‌بخشند و زندگی در تنهایی را ترجیح میدهند اما ساختار اجتماعی مانع آنهاست، را هم به اینها اضافه کنید. ، اینکه دیگر الفباست، آقای مکارمی!

وجود اینهمه دفاتر ثبت ازدواج، حلقه گذاشتن، ارسال کارت دعوت به عروسی، چاپ آگهی در مجلات و روزنامه‌ها، برگزاری جشن و سرور، و..... برای شروع زندگی دو دگر جنسگرا، قوانین حمایت از خانواده سنتی و..... و در عوض نفی، سرکوب، تحقیر، طرد، غیر طبیعی و بیمار دانستن احساسات، خواسته‌ها، عواطف، و انتخاب دیگران و..... آیا اینها همه اجبار به دگر جنسگرایی نیست؟ عجالتاً فرهنگ زبانی دگر جنسگرایی اجباری مثل "آقا تو هنوز ازدواج نکرده‌ای"، "دختر ترشیده"، و غیره بکنار.

همجنسگراها، دگر جنسگرایی را غیر طبیعی میدانند بلعکس این دگر جنسگراها بوده و هستند که همجنسگرایی را به غیر طبیعی بودن متهم میکنند و حالا که تازه ، در چارچوب نقد فرهنگی جامعه برای خلاص شدن از دوزخ که همه ایرانیان در آن میسوزند، میخواهیم چنین نگرشی را اصلاح کنیم، داد و هوار و گرد و غبار میشود که ما، دگر جنسگرایی را غیر طبیعی میدانیم. همین "بررسی"، خود سندی بر محافظه‌کاری و سرسختی برای ادامه وضعیت فعلی، در خدمت ادامه دگر جنسگرایی اجباری، رد دیگر اشکال خانواده و در یک کلام حفظ اقتدار و ادامه تسلط فرهنگی موجود است. آقای مکارمی، هشدار میدهند که "نباید نسبی بودن ارزشها را در مبارزات اجتماعی و سیاسی از یاد ببریم" عجیب تناقضی؟ ایشان از یکطرف خواستار لغو اعدام میشوند- نظریه‌ای که با تفکر نسبییت فرهنگی همخوانی ندارد، اما در مورد فمینیسم، حقوق زنان لژیون و همجنسگراها، بدفاع از چنین نظریه‌ای میپردازند. موضوع نسبییت فرهنگی ترفندی برای مقابله با خواسته‌های جنبشهای مدرن اجتماعی در کشورهای معروف به جهان سوم است و بی جهت نیست که بیشترین طرفداران آن، همانا حاکمان اینگونه کشورها هستند؛ البته در غرب هم اینجا و آنجا از چنین نظراتی استقبال میشود اما یا از زایه منافع کشور خود و یا همراه با رگه‌ای از افکار و تمایلات نژادپرستانه و یا از ناآگاهی از ریشه‌های فقر فرهنگی جوامع پیرامونی.

بهر حال همه میدانند که حقوق بشر یکسری ارزشهای عام و جهانشمول هستند که ربطی به شرق و

غرب و یا شمال و جنوب ندارند. چسبیدن به یکسری معتقدات تلقینی برخاسته از مذهب و خرافات تحت عنوان احترام به سنتهای بومی و موروثی، جمال هیچ ملت دیکتاتورزده‌ای را به ساق عرش منور نخواهد کرد.

در ادامه، آقای مکارمی مینویسند: "سیاست هنر ممکن است" و: "خواسته‌های عاجل جامعه ایران لغو اعدام، لغو بهره‌وری از کار کودکان و سوء استفاده جنسی از آنها و حقوق مساوی زن و مرد بنیانی‌تر است یا آزادی بیان انتخاب گرایش جنسی؟" کسی این خواسته‌های عاجل را رد نکرده، اما ماندن در محدوده این خواسته‌هاست که کمی سئوال برانگیز مینماید.، بخصوص که ایشان همه تلاش خود را بکار می‌برند تا از گفتاری که تازه زمزمه شروع آن بگوش میرسد (حقوق همجنسگرایان را میگویم) جلوگیری شود و طراحان آن را به بی هنری در سیاست متهم میکنند. سئوال اینکه چرا آقای مکارمی، سوء استفاده جنسی و تجاوز به زنان را از قلم می‌اندازند، بعد حق انتخاب پوشش را از یاد می‌برند و بعد مردان را "راه بر" میدانند؟ آیا این انعکاس همان ارزشهای "هزاران ساله" نیست که اینجا در "نهفت زبان و فرهنگ" ایشان انعکاس می‌یابند؟ تلاش و فعالیت فمینیستها، همجنسگرایان، طرفداران محیط زیست و دیگر اقلیتهای قومی و فرهنگی در اجتماع نه بمعنای نادیده گرفتن واقعیت‌های اجتماعی است، بلکه به معنای رد اعتبار ارزشهای آنها و تلاشی درست برای جایگزینی آنهاست. از نوشته مکارمی، چنین برمی‌آید که ایشان بیش از اندازه به قدرت سیاسی بها میدهند، در حالی که تحول در ذهن و فرهنگ جامعه است که در درازمدت حرف آخر را می‌زند. پرواضح است که رفتار و ارزشهای کهنه را یک شبه نمیتوان عوض کرد، اما پرهیز از درافتادن با آنها یعنی همنائی با حاکمان و ذهنیت حاکم است؛ که هدف آن در ظاهر جلب رضایت "ملت و توده‌هاست" اما نتیجه آن همانا ادامه و بازتولید مفاهیم کهنه و در نتیجه تحمیق مردم است و این فریبکاری و سکوت به قیمت جهل و عقیماندگی یک ملت تمام میشود. سرنوشت امروز همه ما ایرانیان، نتیجه تعطیلی مبارزه فرهنگی پیشینیان ما و یا کم کاری آنان است.

من در اینجا فقط چند جمله از سخنرانی زنده یاد ساویر شفائی، در بنیان پژوهشهای زنان را می‌آورم و می‌گذرم؛ ساویر می‌گوید: شاید تکرار متداول‌ها و در درجا زدن در رایج و معمول و سنت، سهولتی باشد. شاید در همصدایی با عوام و عام پسندانه امنیتی باشد، اما رشد اجتماعی و سیاسی نیازمند چالش و ارزیابی نظامهای کهنه است ..... موانع مذهبی و اخلاقی، شناخت ارتباط‌های عاطفی و جنسی را مشکل می‌کند و آنها را در محدوده خصوصی، و شرم آورها و ناگفتنی‌ها جای می‌دهد.

امروز، خوشبختانه، تعداد هرچه بیشتری از ایرانیان به اهمیت کار فرهنگی پی می‌برند و در کنار آن گروههای زیادی برای حق تعیین سرنوشت و احراز هویت اجتماعی، شکل گرفته‌اند. تا آنجا که به همجنسگرایان مربوط میشود، عنصر جدیدی وارد این هویت خواهی شده و آن وجود همجنسخواهانی آگاه و تحصیلکرده و بالاتر از آن مصمم به مبارزه برای برابری حقوق جنسی در ایران. تک تک ما ایرانیان، بخصوص نخبگان، روشنفکران، سیاسیون و دلوایسان ملت و کشور بجای نادیده گرفتن ونفی این وضعیت تازه، بهتر است که به آن اعتراف کرده، از آن استقبال نموده و خود را با آن هماهنگ و دمساز کنیم. غفلت از این مهم، با همه آمد و رفتنهای رژیمهای مختلف، اما ما ایرانیان را همچنان "اندر خم یک کوچه" و ایران را همچنان یک کشور جهان سومی نگه خواهد داشت.

نسیم  
ای میل: [nassimirn@yahoo.com](mailto:nassimirn@yahoo.com)